



انتشارات خانقاه نعمت‌آفرین

۵۸

زاد العارفين

تصنيف خواجه عبدالله انصاري

از ۳۹۶ تا ۴۸۱ هـ ق .

پراسته

مُراد - اورنگ

زاد العارفين خواجه عبدالله انصاری

چاپ اول

چاپخانه فردوسی (شرکت سهامی خاص)

شماره ثبت کتابخانه ملی : $\frac{۷۲۶}{۱۳۵۲/۶/۹}$

نام ناشر : خانقاه نعمت الاهی

نشانی ناشر : تهران میدان شاهپور خیابان بلور سازی

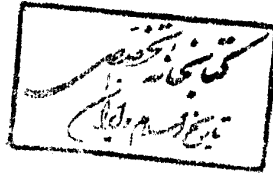
تعداد چاپ ۱۰۰۰ جلد

شماره ۵۸

متون عرفانی ۳۹

حق چاپ محفوظ

بها ۱۵۰ ریال



انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی

۵۸

زاد العارفین

تصنیف خواجه عبدالنصاری

« از ۳۹۶ تا ۴۸۱ ه. ق »

پیراسته

مراد - اورنگ

تهران شهریور ماه ۱۳۵۳

چاپخانه فردوسی (شرکت سهامی خاص)

بسمه تبارك و تعالی
شرح حال خواجه عبدالله انصاری

سپاس خدا را که از برکت روح پرفروش عارف ربّانی خواجه عبدالله انصاری هروی مُقدس سرّه ، نتیجه کوششهای عاشقانه این حقیر در فراهم آوردن و نمایان ساختن این رساله ارزنده و آموزنده مورد توجه خاص قطب العارفین جناب دکتر جواد نوربخش (نورعلیشاه) رهبر طریقه نعمت اللّهی و استاد دانشگاه تهران واقع گردید و فرمودند هر چه زودتر جزو انتشارات خانقاه چاپ شود .

این حسن اتفاق و نیک فرجامی در کار این کتاب ، دلیل روشنی است بر همبستگی معنوی در میان عارفان پاکدل و نشانه آشکاری است از جلوه گریهای مقام بلند پیر هرات که پس از گذشت نزدیک هزار سال اینک اثر گرانبهایش از گوشه فراموشی بیرون می آید و بسا همت پیر راه و مرشد دل آگاه ما چاپ میشود و در دسترس عاشقان عرفان قرار می گیرد - بلی حق هم همین است و خواست خدا نیز در این است که پاس احترام اینگونه ستارگان درخشان دین و دانش بدست وارثان مکتب عرفان نگاهداری شود و بدین ترتیب آثارشان بخش گردد و بدست طالبان آب حیات جاودانی برسد .

پس از این مقدمه اکنون می پردازیم بذکر آثار و شرح احوال آن پیر روشن ضمیر و گو در باره کتاب حاضر . اگر چه سراسر دوره زندگی حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه نمایشگر عظمت مقام

معنوی اوست ، ولی با همه اینها برای بدست آوردن آگاهی بیشتر از پایه بلند و ارجمند آن نایب دینی و دانشی ، باید آثار او را خواند که هر يك از آنها بنوبه خود گنجینه گرانبھائی است از رازها و ریزه کاریهای عرفان و خداشناسی با فارسی ساده شیرین و دلنشین . از مهمترین آثارش تفسیر اوست که در تألیف کشف الاسرار و عمده الابرار اساس کار رشیدالدین میبدی قرار گرفته . کتاب حاضر نیز که دورنمایی از پنج موضوع را با عباراتی شیرین و ساده نمایان میسازد ، از شاهکارهای او بشمار است .

در صفحه ۱۶۹ جلد دوم ریحانة الادب تألیف استاد محمدعلی مدرس و جلد دوم فهرست نسخه های خطی تألیف دانشمند پرکار آقای احمد منزوی ، کتابها و رسالاتی بنام وی یاد شده که مشخصات آنها بشرح زیر است :

- ۱ - انس المرید ۲ - انوار التحقیق ۳ - تفسیر آیه الخلق ۴ - ذم الکلام
- ۵ - شمس المجالس ۶ - مناجات فارسی ۷ - منازل السائرین ۸ - اسرار القلوب
- ۹ - الهی نامه ۱۰ - پرده حجاب حقیقت ایمان ۱۱ - رساله دل و جان ۱۲ - رساله عرفانی ۱۳ - رساله مفصله ۱۴ - زاد العارفين ۱۵ - سخنان کوتاه حضرت علی
- ۱۶ - شکر و سکر ۱۷ - صد میدان ۱۸ - طبقات الصوفیه ۱۹ - قلندرنامه
- ۲۰ - کتزالسالكين ۲۱ - گنجنامه ۲۲ - محبت نامه ۲۳ - معارف ۲۴ - مقالات
- ۲۵ - مقولات ۲۶ - میمونه ۲۷ - نصایح ، وصایا ۲۸ - نصیحت نامه ۲۹ - واردات
- ۳۰ - هفت حصار - برابر صفحه ۱۲ مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری با اهتمام آقای شیروانی که بسال ۱۳۵۲ ، از طرف بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده علل المقامات بقلم ابو الفتح عبدالملك کوفی هم از ملفوظات و تدریس او به رشته تحریر درآمده .

رساله هفت حصار که دارای يك رشته مطالب یکنواخت مناجات مانند

نادلنشین است، شیعه دوازده امامی بودن خواجه را میرساند، در صورتیکه او از اهل سنت بوده و برابر نوشته آقای شیروانی در همان صفحه ۱۲ مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری که در بالای آن اشاره شد، در شرع و فقه از امام شافعی و در اصول عقاید از امام حنبل پیروی میکرده است. چون این رساله در نسخه های کهنه سابقه ندارد و رنگ و بوی چندانی هم از شیوه گفته های خواجه را نشان نمیدهد، همانطوریکه شادروان استادوحید دستگردی در آغاز رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری چاپ ارمغان و آقای شیروانی در صفحه ۱۳ همان مجموعه رسائل نیز تصریح کرده اند، چنین برمی آید ساخته و پرداخته دوره صفویه میباشد و خواسته اند با این کار شیعه بودن او را برسانند. مطالب مناجات مانندی که با ذکر اسمی دوازده امام برای اثبات تشیع خواجه در این رساله گنجانده اند بدین ترتیب است:

الهی بحرمت علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و امام زین العابدین و محمدباقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و محمدالتقی و علی النقی و الحسن العسکری و محمد المهدی صلوات الله علیهم اجمعین .

جای خرسندی است که دو نسخه جامع خطی قدیمی از آثار خواجه در استانبول ترکیه وجود دارد و فیلم و نسخه عکسی آنها نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران میباشد. این دو نسخه می تواند میزان تشخیص رسالات منسوب باو باشد و آثار اصلی را از ملحقات و ساختگی جدا سازد. همچنانکه نبودن رساله هفت حصار در این دو نسخه مفصل و کهنه، عدم اصالت آن را روشن میسازد و میرساند که ساخته و پرداخته دیگران است.

یکی از این دو نسخه بنام تحریرات خواجه عبدالله انصاری در کتابخانه

مراد ملا بشماره ۱۷۹۶ بایگانی است که شامل ۲۱ رساله و در ۳۹۱ برگ می باشد
بخش نستعلیق . کتابت آن بنا بر آنچه که در پایان برخی از رساله ها قید شده ،
از سال ۸۵۲ تا ۸۵۵ هجری قمری را نشان میدهد . نسخه های عکسی آن در
مجموعه های ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است
که رویم چهار جلد می باشد . خوشبختانه رساله اول آن که شامل ۴۲ فصل است ،
باهتمام دانشمند گرامی آقای محمد شیروانی معلم دانشگاه و سرپرست بخش
نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه ، همچنانکه قبلا نیز اشاره شد ، در
سال ۱۳۵۲ خورشیدی از طرف بنیاد فرهنگ ایران بچاپ رسیده و امسال منتشر
شده است . امید است بقیه نیز زودتر چاپ شود و در دسترس عاشقان عرفان
قرار گیرد .

نسخه دوم خطی بنا بر آنچه آقای شیروانی در مقدمه همان جلد اول
یا رساله اول نوشته ، بشماره ۱۴۷۳ در کتابخانه شهید علی پاشا می باشد و بسال
۹۰۶ کتابت یافته و فیلم و نسخه عکسی آن نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران است .

علاوه بر این دو نسخه خطی قدیمی که روشنگر آثار اصیل شیخ الاسلام
هرات می باشد ، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار هم که بسال ۵۲۰ هجری قمری
یعنی ۳۹ سال پس از درگذشت خواجه پایان یافته ، گنجینه معتبری است برای
یک سلسله از گفته های او که در آنجا یاد شده .

در باره گفته ها و نوشته های آن قطب راه و مرشد دل آگاه بقدر کافی
صحبت شد و اطلاعات لازم بدست آمد . اکنون باید کمی هم درباره شرح
حالش به گفت و گو پردازیم و از پیدایش و پرورش و طی مراحل معنوی او
سخن بداریم .

شرح احوال و داستان زندگانش در برخی از کتابها و تذکره‌ها نوشته شده، مانند لغت‌نامهٔ دهخدا و صفحهٔ ۱۶۸ جلد دوم ریحانة الادب و تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق و جلد دوم تاریخ ادبیات استاد فروزانفر و غیره . اما کتاب نفحات الانس من حضرات القدس تألیف مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی (۸۱۷ - ۸۹۸) بتصحیح مهدی توحیدی پسر در این باره از نوشته‌های دیگر جامع‌تروگویاتر است و بنا بر این موضوع را از روی آن بیان می‌کنیم . خوبست این را هم یادآور شویم که نفحات الانس جامی ترجمه و تکمیل کتاب طبقات الصوفیه تألیف شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سلمی نیشابوری متوفی بسال ۵۴۱۲ هجری قمری میباشد . حضرت شیخ الاسلام در مجالس صحبت و موعظه آنرا بزبان هروی املاء و تقریر میکرده و مطالب و شواهد دیگری هم بر آن می‌افزوده . یکی از شاگردانش املاء استاد را نوشته و بصورت کتاب دیگری در آورده که برابر پاورقی صفحهٔ ۱۰۲ غزالی نامهٔ استاد همایی چاپ سال ۱۳۴۲، بنام امالی خوانده شده یعنی املاها . پس از آن مولانا جامی امالی خواجه را از زبان قدیم هروی بزبان سادهٔ فارسی برگردانده و نام مشایخ دیگر را تا زمان خودش نیز بر آن افزوده و آنرا نفحات الانس من حضرات القدس نامیده است .

بنابر آنچه گفته شد ، ما از روی همین کتاب ارزنده به بیان مقصود می‌پردازیم و گفته‌های مفصل آنرا در این باره خلاصه می‌کنیم . اینک برگزیدهٔ سخنانی از آن کتاب در بخش نام و نشان آن دانای روشندل :

ابواسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد الانصاری الهروی قدس ستره - لقب وی شیخ الاسلام است و مراد بشیخ الاسلام هر جا که در این کتاب مطلق واقع شده ویست ، از فرزندان ابوالمنصور مت الانصاری است ، مت الانصاری

پسر ابو ایوب انصاری است که صاحب رحل رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود در آن وقت که بمدینه هجرت کردند . ابو ایوب انصاری در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه با حنف بن قیس به خراسان آمده و در هرات ساکن شده بود . شیخ الاسلام گفته است پدر من ابو منصور در بلخ با شریف حمزة عقیلی^۱ می بوده ، وقتی زنی به شریف گفته است ابو منصور را بگویی مرا بزنی بگیرد ، پدر من گفته من هرگز زن نمی خواهم و آنرا رد کرده . شریف گفته است آخر زن خواهی و ترا پسری آید اما چه پسری ! ، چون به هرات آمده زن خواسته و من بدنیا آمده ام .

شریف در بلخ گفته که ابو منصور ما را به هری پسری آمده چنان مهین که جامع مقامات .

شیخ الاسلام میگوید این کلمه آفرین است که به قهندز^۲ زاده ام و آنجا بزرگ شده ام . ولادت من روز جمعه بوده ، در وقت غروب آفتاب ، دوم شعبان سال ۳۹۶ - من ربیعی ام و در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم ، آفتاب بهفدم درجه^۳ نور بوده که من بدنیا آمده ام ، هرگاه که آفتاب بدانجا رسد سال من تمام گردد و آن میانه بهار بود وقت گل و ریاحین .

هم او گفته است که ابو عاصم پیرو خویشاوند من است . من در کودکی به وی شدمی ، وقتی به وی شدم نان و اسکره^۴ آبکامه پیش من نهاد و مرا قوالی کرد و چیزی بر خواند ، خاتون وی که عجزه بی بود سخت محشم و خداوند ولایت ، گفت پیر من یعنی حضرت خضر علیه السلام عبدالله را دید ، گفت وی کیست ؟ گفتم فلان کس است ، گفت از مشرق تا مغرب همه جهان

۱ - پیر پیر خواجه عبدالله انصاری بوده . ۲ - قهندز = کهن دز .

از وی پرشود یعنی از آوازه وی .

شیخ الاسلام گفت این پرسیدن فن ویست ، خود داند اما پرسد .

بانو عالیه زنی بوده باشکوه به پوششنگ ، چون شیخ الاسلام بر زمین آمد خضر علیه السلام ویرا گفت آن کودک را دیدی در هری ؟ از مشرق تا بمغرب از وی پرشود . بانو عالیه گفته پیرمن یعنی خضر علیه السلام گفت که در شهر شما بازاری زاده است هفده ساله ، نه پدر داند که او کیست و نه مادر ، وی چنان شود که در همه روی زمین کس از وی مه نبود ، باز گفت از مشرق تا مغرب از وی پرشود .

شیخ الاسلام میگوید اول مرا در دبیرستان زنی کردند گفتند زیان دارد ، چون چهار ساله شدم مرا در دبیرستان مالینی کردند و چون نه ساله شدم املاء می نوشتم از قاضی ابو منصور و از جارو ذی و چهارده ساله بودم مرا بمجلس بنشانند و من در دبیرستان ادب خرد بودم که شعر می گفتم چنانکه دیگران را بر من حسد می آمد . پس یکی از خویشان خواجه یحیی عمار با من در دبیرستان بود ، من بر بدیهه شعرهای تازی می گفتم و هر چیز که کودکان از من خواستندی که در فلان معنی شعری بگوی ، بگفتمی زیاده از آنکه آنکس خواسته بودی . وقتی آن پسر پدر خود را گفته بود که وی در هر معنی که خواهد شعر گوید ، پدر وی فاضل بود ، گفت چون بدبیرستان شوی از وی بخواه که این بیت را تازی کند .

بیت

روزی که بشادی گذرد روز همانست و آن روز دگر روز بد اندیشانست

من در وقت گفتم :

و یوم الفتی ماعاش فی مسرة
و سایرہ یوم الشقاء عصب
رم الوصل مادمت السعاده فالدجی
بتنغیص عیش الاکرمین رقیب

و هم وی گفته که کودکی بود در دبیرستان نیکو روی و ابو احمد نام
داشت ، یکی گفت برای وی چیزی بگوی ، من . این بگفتم :

لا بی احمد وجه قمر اللیل غلامه
وله لحظ غزال رشق القلب سهامه

همو گفته است که مرا شش هزار شعر تازی بیش است که بروزن راست
در دست مردمان و بر پشت اجزای من است .

میگوید وقتی قیاس کردم که چند بیت یسار دارم از اشعار عرب ،
هفتاد هزار بیش یاد داشتم - وقتی دیگر گفته من صد هزار بیت بتازی از شعرای
عرب چه متقدمان و چه متأخران بتفاریق یاد دارم .

گفته است بامداد پگاه به مقری شدمی بقرآن خواندن ، چون باز آمدمی
بدرس مشغول شدمی شش روی ورق بنوشتمی و از برکردمی ، چون از درس
فارغ گشتمی چاشتگاه بادیب شدمی و همه روز بنوشتمی . روزگار خود را
بخش کرده بودم چنانکه مرا هیچ فراغت نبود و از روزگار من هیچ بسر نیامدی
بلکه هنوز در بایستی و بیشتر روز بودی که تا پس نماز خفتن بر نهار بودمی !
شب در چراغ حدیث می نوشتمی و فراغت نان خوردن نبود ، مادر من نان
پاره لقمه کردی و در دهان می نهادی در میان نوشتن . حق سبحانه و تعالی مرا
حفظی داده بود که هر چه زیر قلم من گذشتی مرا حفظ شدی . من سیصد هزار
حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد . آنچه من کشیده ام در طلب حدیث مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم هرگز کس نکشیده باشد ، یکمتر از نیشابور بود تا زیاد

که باران می‌آمد و من در رکوع می‌رفتم و جزوه‌های حدیث بشکم بازنهاده بودم تا تر نشود. مرا آن نیت بس که مرا باول علم آموختن بوده از وی یعنی نه طلب دنیا را بود که الله تعالی را بود و نصرت سنت مصطفی را بود صلی الله علیه و آله و سلم. بروز گمار من هیچکس آن نکرده که من، اگر من دست بر اندام خود نهاد می‌گفتندی که این چیست آنرا حدیث داشتمی. من از سی صدتن حدیث نوشته‌ام که همه سنتی بوده‌اند و صاحب حدیث نه مبتدع و صاحب رأی و هیچکس را این میسر نشده. بسی اسنادهای عالی که بگذاشته‌ام و نوشته‌ام که مرد صاحب رأی بود یا از اهل کلام که محمد بن سیرین گفته: ان هذا العلم دین فانظروا عمن تأخذونه، و بنی‌شاور قاضی ابوبکر حیری را دریافتم و از وی حدیث نوشتم که متکلم بود و اشعری مذهب اگر چه اسنادهای عالی داشت.

حضرت خواجه عبدالله انصاری از يك عده اقطاب و مشایخ بزرگ همزمان خود یاد می‌کند و از چگونگی ارتباطش با هر يك از آنان سخنانی می‌گوید که اینک بطور خلاصه بذکر آنها می‌پردازیم:

از خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره یاد میکند و چنین می‌گوید: من در تذکیر و تفسیر قرآن شاگرد خواجه امام یحیی عمارم، اگر من وی را ندیدم دهان باز نتوانستمی کرد، یعنی در تذکیر و تفسیر. من چهارده ساله بودم که خواجه یحیی قهندزیان را گفت عبدالله را بنام دارید که از وی بوی امامی می‌آید. وقتی خواجه عمار بیمار شده بود، چون بهتر گشت مجلس کرد بر کرسی خود و دو غلام دست وی را گرفته بودند و بر منبر بردند. گفت یحیی عمار همه عز خود را از این سرچوب یافته، یعنی منبر و کرسی ولیکن اکنون نمیتوانم. پس گفت شنیدم که گفته‌اند یحیی عمار را پای در کشیدند، مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم پای در کشیدند ابو بکر بجای وی بنشست و ابو بکر را پای در کشیدند

عمر بجای وی بنشست و عمر را پسای در کشیدند عثمان بجای وی بنشست و عثمان را پسای در کشیدند علی بجای وی بنشست رضوان الله علیهم اجمعین ، مرا پسای در کشیدند عبدالله بیاید بجای من بنشیند بر اینجا و بردماغ ملحدان و مبتدعان میزند .

من آن روز بهای کرسی نشسته بودم ، خواجه اشارت بمن کردند که آن عبدالله کود کست . پس از آن شیخ عمو مرا گفت که آن عبدالله تو بودی و لعمری که چنان بود .

از شیخ ابوالحسن خرقانی یاد میکند و میگوید : مشایخ من در حدیث و علم شرع بسیار اند ، اما پیر من در این کار یعنی در تصوف و حقیقت ، شیخ ابوالحسن خرقانی است رحمه الله تعالی . اگر من خرقانی را ندیدم حقیقت ندانستمی ، همواره این با آن درمی آمیختی ، یعنی نفس با حقیقت . وی پیر من است بیک سخن که گفت این که میخورد و می خسبد چیز دیگر است . مرا بوی پس از این هیچ چیز نماند که علم حقیقت مرادیده و دانسته شد .

من عزیمت حج اسلام کردم تا ری برفتم و قافله را در آن سال بار نبود و در بازگشتن بصحبت خرقانی رسیدم ، مرا بدید گفت : در آی ای من ماشو که تو ، یعنی معشوقه تو . گفت از دریا آمدی صاحب مقامات - یعنی از دریای تفرقه بکشتی جمع آمدی . جز الله تعالی ندانند که آن چه بود که وی گفت از غیب . مرا از کرامات وی آن تمام بود که مرا گفت از دریا آمدی و از علم وی آنکه گفت این که میخورد و می خسبد چیزی دیگر است . چون این سخن بشنیدم خرقانی من بودم ، وی مرا تعظیم می داشت ، در میان سخن می گفت با من مناظره می کن که تو عالمی و من جاهلم . من هیچکس ندیده ام و نشنیده ام از این دو تن به ، خرقانی بخرقان و طاقی بهرات و هیچکس نشنیده ام و ندیده ام

که این دوتن ویرا چنان تعظیم داشتند که مرا . مریدان خرقانی مرا می گفتند سی سال است با وی صحبت میداریم ، هرگز ندیده ایم کسی را چنان تعظیم کرد که ترا و چنان نیکو داشت که ترا . برای این بود که مرا به وی فرستاده بودند .

با وی گفتم ای شیخ سوآلی دارم . گفت بپرس ای من ماشوکه تو . از وی پنج سئوال کردم ، سه بزبان و دو بدل و همه را جواب گفت و دو دست من در ران خود گرفته بود و از آن بی خبر نعره میزد و آب چون جوی از چشم وی میرفت و با من سخن میگفت .

شیخ ابو عبدالله محمد بن الفضل بن محمد الطاقی السجستانی الهروی از مشایخ بزرگ و عالم بعلم ظاهر و باطن بوده ، خواجه عبدالله انصاری از او یاد میکند و میگوید : او پیر من است و استاد من در اعتقاد حنبلیان که اگر من او را ندیدم اعتقاد حنبلیان ندانستمی ... وی در کار هیچکس چنان دور فرا نبوده که در کار من از تعظیم و نیکو داشت من و مرا گفته بود که عبدالله بسا منصور است سبحان الله آنچه نور است که الله تعالی در دل تو نهاده .

شیخ الاسلام گفته چهل سال بر بایست آمد تا من بدانستم که آن نور چیست که وی می گفت .

دنباله گفته های پیر هری چنین است : مرا به چشم و دل محمد قصاب (شیخ محمد قصاب آملی) بزرگ نموده اند اما خرقانی مرا بشناخت و محمد قصاب مرا تعظیم تمام داشت .

از شیخ ابو عبدالله بن بساکویه الشیرازی یسار میکند و میگوید : او سفرهای نیکو کرده بود و مشایخ جهان همه را دیده بود و حکایات بسیار داشت از ایشان ، من خود از او بانتخاب سی هزار حکایت نوشته ام و سی هزار حدیث . وی ملک بوده بهانه تصوف و از همه علوم با نصیب و وی مرا تعظیم میداشت

که کس را نمی‌داشت . هر گه من پیش وی در آمد می برپای خاستی و مشایخ
نیشابور را چون ابن ابوالخیر و جز او برپای نمی‌خاست و فراست عظیم داشت .
حضرت خواجه عبدالله انصاری از پدرش ابو منصور محمد الانصاری
قدس سرّه که مرید شریف حمزه عقیلی بوده سخن میراند و میگوید :

شیخ احمد کوفانی مرا گفت که این همه بکردی و گرد عالم بگشتی
چون پدر خود ندیدی .

میگوید من هفتاد و اند سال علم آموختم و نوشتم ورنج بردم در اعتقاد ،
اول آن همه از پدر خود آموختم ، لیکن قرا بود صادق و متقی و باورع که
کسی آنچنان نتوانستی بود و نتوانستی ورزید که وی . پدر من در من ستری
داشت عظیم ، مرا گفته بود عبدالله چند چون گوئی که فضیل عیاض و ابراهیم
ادهم ! از توفضیل آید و ابراهیم ادهم . وی مرا خوابی دیده بود ، با من
نمی‌گفت . امامی گفت هر روز تعبیری میکنم راست می‌آید .

در بخش شناسائی شیخ احمد چشتی و برادر وی خواجه اسمعیل چشتی
سخنانی است شنیدنی که در کتاب چنین آمده :

شیخ الاسلام گفت احمد چشتی بزرگ بوده و مرا تعظیم داشتی و حرمت
دادی که هیچکس را نداشتی و ندادی و پیشین کسی که موی سفید خود را در
پای من مالید وی بود و وی بزیارت شیخ ابو نصر طالقانی شده بود و این بیت
از وی شنیده :

دریغاکت ندانستم همی پنداشتم دانم ازین پندار گوناگون ازین دانش پشیمانم
شیخ الاسلام گفت من هیچکس ندیده‌ام بدیدار و فراست چون برادر
احمد چشتی ، وی خدمت من کردی و مرا تعظیم تمام داشتی . من در قهندز
مجلس می‌کردم و از مجلسیان من کسی بود که با وی صحبت داشتی و سخنان

من وی را باز می‌گفتمی . وی میگفت که این دانشمند شما از کوی ما است ،
خدای داند که از آن سخن وی در دل من و سرمن چیست یعنی از طمع و آن
سخن وی مرا مایه بیست .

پس از آن مرا دعوت کرد همه دنیای خود بر من باشد و پس از آن در
سرما و برف بنیاذان شدیم ، وی مرا ببر دودر سر کار ما از آنجا بود . و ابو نصر
سوهانگر از یاران چشتی است و وی صاحب فراست عظیم بود و آن وقت که
بنیاذان رفتیم زمستان بود و شصت و دو تن از مشایخ نواحی همه آنجا جمع
آمده بودند ، چهل و اندروز من سخن می‌گفتم ایشانرا و بسط و افشاء علم حقیقت
اول از آنجا بود و هیچکس از ایشان بامن برابر نرفت و همه خداوندان ولایت
و کرامت و فراست بودند و تا ایشان زنده بودند هیچ ترکمان بخراسان نیامد
چون ابو حفص بغادروان که چشم و گوش فراسخن من میداشته بود ، وی خداوند
کرامات ظاهر بود بیحد . اگر ابو حفص بغادروان زنده بودی شما جامه‌ی خود
را از وی در کشیدی و در وی ننگریستی و من وی را سید و بزرگ می‌دیدم با
کرامت ظاهر و فراست عظیم . دوستی از دوستان او بود ، دوستان او پوشیده
باشند از غیرت او ، تا دوستی از دوستان او دوستان او را نشناسند ، و چون
بشربک و اشان که کبوترخان بسخن وی فرود آمد و چون احمد مرجانه و احمد
کادستانی که بر شاخ توت رقص میکرد . چهل و اندروز آنجا بودیم هر روز مهمان
کسی و هزار و دو بیست جامه فتوح رسیده بود از آن جز کهنه سجاده بخانه نیاوردم .
روزی در آن ایام سماع میکردم و در آن شور می‌کردم و جامه پاره
می‌کردم . چون از سماع بیرون آمدم بمسجد جامع شدم ، در خمار سماع
بودم که یکی از ایشان فراز آمد مرا گفت آن جوان که بود که با تو در سماع
می‌گشت ؟ گفتم چه گونه ؟ گفت نو جوانی شاخ زرگس دراز در دست با تو

می گشت در سماع ، هر گاه که آن نرگس را بفرا بینی تو می داشتی تو در شورییدی و بی طاقت تر شدی در سماع . گفتم کس را مگوی . دیگر پس از آن هنوز هرگز با هم نرسیدیم مگر با حفص که بوداع من و دوستان آمده بود که بخواست رفت از دنیا و در آن هفته برفت .

چند تن از پیران خود را بنامهای شیخ احمد حاجی ، شیخ ابوسلمه باوردی ، ابوعلی زرگر ، شیخ ابوعلی بوته گر ، شیخ اسمعیل دبّاس جیرفتی ، شیخ محمد ابوحفص کورتی ، شیخ عمو ، یاد میکند و از مقام و منزلتشان سخن میراند . بویژه درباره شیخ عمو چنین میگوید : وی پیر فرشاد من است ، یعنی آداب و رسوم صوفیان از وی آموخته ام و عمو مرید من بود با مریدی من ویرا و من همکاسه وی بود می و چون وی نبودی من برجای وی بودمی و چون بسفر بودی نامه ها بمن فرستادی .

از پیر محمد کشوریاد میکند و میگوید : پیر محمد کشور تائب بوده و صادق ، ویرا ریاضتهاست ، و وصالها کردی . وقتی در وصال بود و من با وی بودم تا بچهل روز ، مرا گفتند که وی آنرا هشتاد روز تمام کرد و گفتند که صد روز والله اعلم ، مرا گفته بود که اگر براین پبائی در شرق و غرب چون تو نبود .

از دیدار خود با ابوسعید ابوالخیر سخن به میان می آورد و میگوید : من دوبار با ابوسعید ابوالخیر بوده ام و وی دستار خود از سرفرو گرفته و گلیم مصری خود بمن داده و شلغم جوشیده در دهان من نهاده . چون بنزدیک وی شدم برای من برپای خاست تمام و وی مرا تعظیم داشت که اندک کسی را داشتی ، لیکن مرا با وی نقاری از بهر اعتقاد است و دیگر در طریقت ، نه طریق مشایخ ورزیدی ، بعضی از مشایخ وقت با وی نه نیک بودند .

شیخ الاسلام گفته است وقتی در راهی میرفتم، درویشی سوگند برهن داد که مرا شلواری می‌باید، مرا حکایت آن امام یاد آمد که سواره می‌آمده، درویشی بر وی سوگند میداد که مرا شلوار دهی! آن امام از اسب فرود آمد و شلوار بوی داده، مردمان گفتند این چرا کردی که این گدایان همه دروغ گوی و زرق‌اند؟! گفت من دانم اما مرا روا نبود که وی سوگند بخدای بر من دهد و من از وی در گذرم و مراد وی ندهم.

من نیز آن کار کردم و شلوار بآن درویش دادم و بی شلوار مجلس داشتم. گفته است من بسیار بجامه عاریتی مجلس کرده‌ام و بسیار بگیاه خوردن بسر برده‌ام و بسیار خشت زیر سر نهاده‌ام و آن وقت یاران داشتم و دوستان و شاگردان همه سیم داران و توانگران بودند، هر چه من خواستمی بدادندی، اما من نخواستمی و برایشان پیدا نکردمی و من گفتمی چرا ایشان خود ندانند که من هیچ ندارم و از هیچ کسی چیزی نخواهم.

من خرد بودم هنوز که پدر من دست از دنیا برداشت و دنیا همه بپاشید و ما رادر رنج افکند و ابتداء درویشی و محنت ما از آن وقت بود. من بزمستان جبهه نداشتم و سرمای عظیم بود، در همه خانه من بوریا یکی بود چندانکه بر وی بخفتمی و نم پاره‌یی که بر خود پوشیدمی اگر پای را پوشیدمی سر برهنه شدی و اگر سر را پوشیدمی پای برهنه شدی و خشتی که زیر سر نهادمی و میخی که جامه مجلس بر آن کردمی و بیاو بخفتمی. روزی عزیزی در آمد مرا چنان دید انگشت در دندان گرفت و در گریه ایستاد ساعتی بود دستار از سر فرو کوفت و بنهاد و برفت. شش من نان بطشونی بود و من سفا ناخ می‌خوردم. هرگز در همه عمر خود الله تعالی مرا نیم روز در طلب دنیا ندیده و اکنون بر من می‌کشایند اما مرا از آنچه اگر نپذیرم کافر باشم و اگر آنرا بردل من هیچ قدر

و خطر باشد کافر باشم تا بآن وقت که از آن نرستم و بایست آن از من نبردند
آنها بر من نگشادند و اگر ملك سلیمان باشد مرا از آنچه هر چیز که من دیده
بودم و مرا خوش آمده بود و بایسته و بروزگار بچشم و دل من گذشته بود آن
مرا تقدمی کنند که میگویم که این آنست که من فلان وقت و روز دیده بودم و
بردل من گذشته بود آن وقت که مرا میبایست آن بود نداد و اکنون میدهد .

ترکی بود که ملازمت مجلس شیخ الاسلام میکرد و بر سر سر
شیخ الاسلام مقدار سپری نور میدید . روزی باشیخ احمد کوفانی گفت تو آن سپر
نور میبینی بر سر خواجه ؟ گفت میبینم . شیخ الاسلام گفت که نمیدید اما
برنتافت آنرا که آن ترك چیزی میبیند و گوید که من نمیبینم . آن ترك . بحج
رفت و باز آمد پس از آن دیگر آن نور ندید . شیخ الاسلام میگوید آن ترك
گفت اکنون آن نور نمیبینم سبب چیست ؟ گفتم اکنون تو خود را بیمار زیده ای
و خود را بزرگ در چشم می آری که حج کردم و حاجی ام . آن وقت خداوند
نیاز و تشنه ما بودی .

شیخ الاسلام گفت هر کس را بتی است ، یعنی معشوقه بی ، وقت بهار
بت من است که من بهار را دوست می دارم ، وقتی هوا گرم شده بود و گلها
همه بر سیده مرا میبایست که گل بینم تا چشم من بر آساید ، به گازرگاه میرفتم
در باغچه لاله دیدم مقدار اسکره سخت نیکو که ممکن نبود که پیش از آن
لاله بود .

شیخ الاسلام گفت وقتی تنگدل بودم و بدر سرای خود نشسته بودم
اندیشناک بسبب امری ، بادی سخت بجست و کاغذ کی هشت سواز زیر در فرو
افتاد بخط سرخ بر آن نوشته که فرج فرج !

شیخ الاسلام میگوید شیخ ابو الخیر تیمانی هشت سال بمکه مجاور بود

و هیچ سؤال نکرد این صعب‌تر بود که کسی که چیزی ندارد در متکه سؤال نکند ، وقتی هشت شبان روز چیزی نخورده بود بیماری با گرسنگی پیوست سست شد . بحیله خود را بمقام ابراهیم علیه‌السلام افکند که دو رکعت نماز بگذارد و از سستی در خواب شد ، الله تعالی را خواب دید که با وی گفت چه خواهی ؟ گفت اشراف بر مملکت ، گفت بدادم . گفت دیگر چه خواهی ؟ گفت حکمت . گفت بدادم ، بیدار شد .

اشراف وی بر مملکت یکی آن بود که گفتی بر سرها می‌بینم بخط‌سپید که سعید و بر سرها می‌بینم که شقی ، و دیگر گفتی که هر که از اقلیمی روی بحج نهد ویرا می‌بینم .

شیخ الاسلام میگوید مرا آن نباید که بدانم شقی کیست که در آن چه کرامت باشد که غم هر کسی بیاید خوردن ، و من در بدکم بجای آرم اما در خیر زود بجای آرم و بینم و مقام مرد بگویم که مقام وی بنزدیک حق تعالی تا کجاست بیک نگرستن ، اما شقاوت ندانم و نخواهم که بدانم یعنی اگر خواهم بدانم . مرا بنگذارند که جدا کنم اهل ولایات را از دیگران ، وقتی گفتم که جدا کنم مرا بنگذارند .

تفصیل حکمت‌ها و نکته‌هایی که بر زبان شیخ‌الاسلام گذرانیده‌اند متعسر بلکه معتذر است ، بسیاری از آنها گذشته است و شاید که بعضی دیگر بیاید انشاء الله تعالی و براین مقدار اقتصار افتاد .

وفات وی روز آدینه بود در بیست و دوم ماه ذی‌الحجه سنه احدی و ثمانین و اربعه (۴۸۱) و عمر وی هشتاد و چهار سال بوده .

خلاصه داستان زندگی حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره از روی نفعات الانس جامی به پایان رسید . بطوریکه آقای شیروانی در مقدمه

همان مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری می نویسد در پایان عمر نابینا شده .
آرامگاهش در گذرگاه شمال هرات است و زیارتگاه مردم میباشد - درود
به روان پاکش باد .

داستانی از غزالی نامه

استاد همایی در صفحه ۳۳۶ غزالی نامه چاپ سال ۱۳۴۲ ، داستانی
از پیرهرات یاد میکنند که آنرا هم در اینجا می آوریم تا براطلات قبلی افزوده
شود . اینک داستان :

خواجه عبدالله انصاری مردی عالم متورّع بود در تورّع و دین داری
تعصب عجیب داشت . یکی از وقایع مهم زندگانی او را ابن جوزی در وقایع
سال ۴۷۸ نوشته است که در ماه رمضان این سال در هرات خطیبی فیلسوف
بمشرّب فلاسفه سخن گفت و شیخ عبدالله انصاری از در کار این کار با وی
در آویخت و گروهی بحمايت انصاری برخاستند و غوغا و فتنه یی عجیب در
هرات برپا شد ، خطیب فیلسوف را زدند و خانه اش را بسوختند ، وی به فوشنج
(= پوشنگ) رفت و بقاضی ابوسعید ابن ابی یوسف پناه برد که استاد و معلم
خود خواجه عبدالله بود ، اما غوغا دنبال او را رها نکرده بفوشنج رفتند و بقاضی
ابوسعید نیز گزند رسانیدند و بدین سبب نیز زد و خوردها واقع شد و گروهی
زخم خوردند ، عاقبت آتش فتنه بالا گرفت تا مدرسه نظامیه آنجا ، خواجه
نظام الملك طوسی کس فرستاد و عبدالله انصاری را از هرات تبعید کرد تا فتنه
ببیار امید و پس از چندی به هرات برگشت .

آقای شیروانی در صفحه ۱۳ مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری
از مذهب او سخن میراند و چنین میگوید :

در دوره غزنویان که دوره تفتیش عقاید بود ، گویند روزی مأموران

محمود غزنوی با خواجه برخوردار کردند ، هنگامی که وی از زیارت خرقانسی باز می‌گشت و قصد زیارت ابن خاموش را داشت : ماموری او را بجرم اهل بدعت بچنگ آورد . خواجه گوید :

« هنگامی که نزدیک شهری رسیدم بامن مردی از مردم آن شهر بود ، از من مذهب مرا پرسید ، گفتم حنبلی هستم ، گفت من نام این مذهب را نشنیده‌ام و این بدعت است . از جامه من گرفت و گفت : تا ترا نزد شیخ ابوحاتم نبرم رها نخواهم کرد . گفتم خوب است زیرا آن همه رنج سفر را برای دیدار آن شیخ می‌کشیدم . چون به نزد او رسیدم ابو حاتم آن مرد را گفت : « او را بهل ، هر کس حنبلی نباشد مسلمان نیست » . آن مرد دریافت که چون خواجه اهل قرآن و حدیث بوده است و حنبلیان هم چنین اند پس وی اهل بدعت نیست .

سخن از کتاب حاضر

در باره شرح زندگی و آثار علمی قطب‌العارفین و قدوة السالکین حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس سره العزیز بقدر کافی صحبت کردیم ، یعنی گفتنی‌ها را گفتیم و نوشتنی‌ها را نوشتیم ، اکنون جای آنست کمی هم از این کتاب حاضر صحبت بداریم و چگونگی آنرا نمایان سازیم .

رساله زادالعارفین که تاکنون بچاپ نرسیده ، جزو مجموعه خطی شماره ۱۷۹۶ از کتابخانه مرادملا در استانبول است که قبلا هم بآن اشاره کردیم . از صفحه ۲۷۴ تا ۲۸۶ مجموعه ۸۷۱ عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ثبت است . تاریخ تحریر در صفحه آخر کتاب ۱۵ ربیع‌الآخر سنه ۸۵۳ نوشته شده . نسخه خطی ناقص گلچین مانندی هم بشماره ۵۷۳ مجموعه کتابخانه دانشکده الهیات است که در سال ۱۱۹۴ تحریر یافته و اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه میباشد . از باب چهارم آن هم که برابر باب سوم نسخه کتابخانه مرادملاست ،

فقط چهار سطر قابل استفاده میباشد ، بقیه آن محو و ناخوانا و از قلم افتاده است . بنا بر آنچه گفته شد ، نسخه مجموعه مراد ملا در حکم منحصر بفرد خواهد بود و اساس کار ما بر روی آنست .

در ضمن بررسی معلوم شد موضوعات بابهای پنجگانه زادالعارفین با اختلافات زیادی در رساله کنزالسالکین که جزو رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری چاپ ارمغان میباشد نیز هست و شباهت زیادی بهم دارند ، می توان گفت رساله زادالعارفین را که مختصر و مفید است قبلا نوشته و بعداً در رساله کنزالسالکین نیز بطور مفصل آورده است و با اینکه زادالعارفین خلاصه ای از آنست . رویهم رفته متن و موضوع دورنمای یکدیگر هستند و هماهنگی زیادی باهم دارند . چون کتابی که بنام رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری ضمیمه مجله ارمغان چاپ شده بر اساس مجموعه خطی است که در بین ۱۰۲۸ و ۱۰۳۵ تحریر یافته و مربوط به دوره صفویه میباشد که سابقه زیادی ندارد ، از این جهت بفکر افتادم برای تطبیق و نتیجه گیری ، نسخه خطی قدیمی بدست آورم ، خوشبختانه این آرزوی زود برآورده شد ، زیرا يك نسخه از آن در مجموعه خطی شماره ۱۷۹۶ کتابخانه مراد ملا در ترکیه میباشد که در مجموعه عکسی شماره ۸۷۲ کتابخانه مرکزی تهران از صفحه ۲۹۰ تا ۳۲۷ ثبت است و تاریخ تحریر آن نیز در آخر صفحه سلخ محرم الحرام ۸۵۵ نوشته شده . نسخه دیگری هم در مجموعه خطی ۱۴۷۳ کتابخانه شهید علی پاشا در استانبول است که بسال ۹۰۶ تحریر یافته و در برگهای آخر مجموعه عکسی ۱۱۳۱ و اوایل مجموعه ۱۱۳۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به ثبت رسیده .

جای تعجب است این دو نسخه از کنزالسالکین که فاصله کتابت آنها در حدود پنجاه و يك سال میباشد ، باهم اختلاف زیاد دارند ، ولی هماهنگی

نسخه مجموعه مراد ملا با زادالعارفین بیشتر است و چون هر دو در يك مجموعه هستند و در يك زمان نوشته شده‌اند و در حدود ۵۱ سال از نسخه مجموعه شهید علی پاشا جلوتر میباشند، علیهذا سندیتشان برای بهره‌گیری ما بیشتر و معتبرتر است. از سوی دیگر می‌بینیم نسخه‌های کنزالسالكین که تاریخ کتابت آنها پس از زمان تحریر نسخه مجموعه شهید علی پاشا میباشند، با آن مطابقت دارند و اختلافاتشان خیلی جزئی است. مانند همان کنزالسالكین مجموعه چاپ شده از طرف مجله ارمنان و نسخه موجود در مجموعه خطی شماره ۵۱۳۸ کتابخانه مجلس شورای ملی که مربوط به سده دهم است. چنین برمی‌آید نسخه مجموعه کتابخانه شهید علی پاشا اساس این قبیل نسخه‌ها میباشند و نسخه برداری کنندگان از رساله مجموعه کتابخانه مراد ملا که قدیمتر و معتبر است بی‌خبر بوده‌اند.

پس از مطالب گوناگونی که گفته شد، اکنون از روش کار خود در باره این رساله گفت و گو می‌کنیم و می‌گوئیم: اساس کار ما همان خود نسخه زادالعارفین از مجموعه کتابخانه مراد ملا در استانبول است، ولی جمله‌ها یا واژه‌هایی را که در دو نسخه خطی کنزالسالكین و نسخه ناقص الهیات وجود دارد با آنها تطبیق می‌کنیم و اختلافات یا نسخه بدلها را در پاورقی می‌نویسیم، ضمناً فهرست اختلافات کاتبی این نسخه‌ها را هم بطور خلاصه در اینجا یادآور می‌شویم تا مختصر اطلاعاتی در این باره بدست آید:

مقدمه زادالعارفین ما با اختلافاتی در مقدمه زادالعارفین مجموعه الهیات و نسخه‌های کنزالسالكین در مجموعه کتابخانه شهید علی پاشا و مجموعه شماره ۵۱۳۸ کتابخانه مجلس و نسخه چاپ ارمنان نیز آمده، ولی آنرا در بخش: «فضیلت شب» از کنزالسالكین مجموعه کتابخانه مراد ملا می‌بینیم. از این

سنجش‌ها چنین برمی‌آید کنز‌السالکین اصلی همان نسخه موجود در مجموعه کتابخانه مرادملا میباشد و نسخه‌های دیگر دورنمایی از زادالعارفین است. زیرا در مقدمه کنز‌السالکین نسخه مجموعه کتابخانه مرادملا مطالب و اشعاری آورده که ویژه خود رساله کنز‌السالکین و در شناسائی آنست.

باب اول زادالعارفین که در بیان عقل و عشق است، در کنز‌السالکین نسخه مراد ملا باب سوم میباشد، ولی در نسخه شهیدعلی پاشا و الهیات نیز باب یکم است. در این باب از نسخه شهیدعلی پاشا مقدمه مفصلی راجع به حمد و ثنای خدا دارد که به نسخه‌های بعدی نیز راه یافته، مانند نسخه خطی مجلس و مجموعه چاپی ارمغان. نسخه مراد ملا و زادالعارفین و نسخه الهیات این مقدمه را ندارند.

باب دوم زادالعارفین که در مناظره شب و روز است، در نسخه‌های دیگر هم باب دوم میباشد، اما دو نسخه مرادملا و شهیدعلی پاشا با هم اختلاف زیاد دارند، از سوی دیگر میان دو نسخه کنز‌السالکین مرادملا و زادالعارفین هماهنگی زیاد دیده میشود.

باب سوم زادالعارفین که در بیان درویشان حقیقی و مجازی است، در کنز‌السالکین نسخه مراد ملا باب اول و در نسخه شهیدعلی پاشا باب پنجم و در نسخه الهیات باب چهارم است. در این باب هم اختلاف زیاد در میان نسخه‌ها دیده می‌شود باب چهارم زادالعارفین که در عنایت سبحان با انسان میباشد، برابر باب چهارم نسخه شهیدعلی پاشا و باب سوم نسخه الهیات است. در کنز‌السالکین نسخه مرادملا بدون داشتن عنوان از صفحه ۳۱۳ نوشته شده. در اینجا اختلافات میان نسخه‌ها کمتر است.

باب پنجم زادالعارفین که در غرور جوانی میباشد با اختلافاتی برابر

باب چهارم کنز السالکین نسخه مرادملا و باب ششم نسخه شهیدعلی پاشا است.
نسخه الهیات ندارد .

از این سنجشها برای خود بنده این نتیجه بدست می آید که تکلیف دو نسخه زادالعارفین و کنز السالکین نسخه مجموعه مرادملا که هر دو در یک زمان نوشته شده و مانند دو رساله صد میدان و منازل السائرین باهم نزدیکی و سازش دارند روشن است ، یعنی هر دو از خواجه عبدالله انصاری میباشد ، ولی کنز السالکین نسخه مجموعه شهیدعلی پاشا را که با نسخه کتابخانه مرادملا اختلاف فراوان دارد نمی توان از پیر هرات دانست . من گمان میکنم کس دیگری در نسخه اولی تصرفاتی کرده و مخصوصاً در بعضی جاها مطالب دیگری بآن افزوده و سرانجام کار باین شکل در آورده است که رنگ و بوی کلام خواجه یا تأثیر کلام او در آن کمتر دیده می شود . رویهم رفته باید حساب آن دو را از هم جدا کرد و نسخه مرادملارا اصل و پایه کار قرار داد . نسخه زادالعارفین دانشکده الهیات را هم که ناقص و خلاصه شده و تازه است نمی توان بشمار آورد و برایش مدرکیّت قائل شد .

من در اینجا علاوه بر تطبیق بعضی از جمله ها و کلمات متن کتاب با سه نسخه دیگر و نشان دادن اختلافات جزئی و نسخه بدلها ، آیات و احادیث را که در متن بآنها اشاره شده ، با ذکر مأخذ آیات بیرون آورده پس از پایان یافتن خود کتاب در فصل دیگری بنام شرح آیات و احادیث آورده ترجمه کرده ام تا معنی و مفهوم آنها برای خوانندگان روشن شود . در دنبال آن هم برخی از واژه ها را یاد کرده معنی آنها را نوشته ام . بیشتر واژه ها عربی است و هر کدام که فارسی میباشد در میان پارانتر نشان داده ام .

اگر در متن کتاب بعضی اشتباهات آشکار جزئی بوده آنها را بحکم

لغت یا از روی نسخه‌های دیگر اصلاح کرده‌ام . مانند خواهی که بصورت (خواجه) و تاریکی‌ها که بصورت تاریکها نوشته شده .

در متن کتاب مطابق رسم الخط قدیم حرف : (ب) بجای : (پ) و حرف (ج) بجای : (چ) و حرف (ك) بجای : « گگ » بکار رفته . گاهی هم حرف : (ی) در آخر بعضی واژه‌ها بجای علامت مضاف آمده . مانند : (من معدنی کرامتم) . بنده همه اینها را برسم الخط فعلی برگرداندم که درست خوانده شود .

سخن بدرازا کشید ، کم کم بحث را به پایان میرسانیم . برای اینکه حق خدمت و محبت و همکاری اشخاص نیکوکار معلوم گردد و مایه سرمشق دیگران شود ، لازم میدانم از راهنمایی‌ها و مساعدتهای آقایان عبدالحسین حائری و رحیم رحیمی در کتابخانه مجلس شورای ملی و آقای محمد شیروانی سرپرست بخش کتابهای خطی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران سپاسگزاری کنم .

آقایان رحیمی و حائری نه اینکه تنها در باره این کتاب بمن کمک کرده و اطلاعاتی در اختیارم گذاشته‌اند ، بلکه در تألیفات قبلی هم از روی صفا و صمیمیت و علاقه و دلسوزی این شیوه مرضیه را مراعات نموده و مرا از راهنمایی‌های خود بهره‌مند ساخته‌اند .

آقای شیروانی هم نه اینکه تنها در نشان دادن این نسخه‌ها و عکسبرداری از آنها با کمال محبت و بردباری مرا یاری کرده‌اند ، بلکه هر وقت برای تهیه مأخذ و مدرکی و یا عکسبرداری از نسخه‌های خطی به کتابخانه مراجعه کرده‌ام ، با نهایت میل و صفا بسا صرف وقت آنها را در اختیارم گذاشته و اطلاعات بیشتری بمن داده‌اند .

با آنچه گفته شد ، موفقیت این حقیر در چاپ این کتاب و زنده کردن

یکی از آثار ارزنده حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه ،
مرهون پشتیبانی سه نفر دانشمندان فوق الذکر است که در اجر معنوی این رساله
سهیم هستند . خدا این قبیل نیکان سودمند را که بمصداق حدیث شریف خیر الناس
من ینفع الناس از بهترین بندگان خدا بشمار میروند ، خوشبخت و عاقبت بخیر
گرداند و بر شمارشان بیفزاید - والسلام علی من اتبع الهدی . -

مراد اورنگ

تهران - شهریور ماه ۱۳۵۳

نشانی ها :

م - نشانه نسخه خطی کنزالسالكين از كتابخانه مراد ملا در
ترکيه (استانبول) .

ش - نشانه نسخه خطی کنزالسالكين از كتابخانه شهيد علی پاشا
در ترکیه (استانبول) .

ل - نشانه نسخه خطی زادالعارفين از كتابخانه دانشکده الهیات که
اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است .

زادالعارفین من مصنفاته

الحمد لله على نواله والصلوة على محمد وآله . این رساله ایست پرداخته شد بر پنج باب و نام نهاده شد بزادالعارفین . فهرست ابواب این است : باب اول در مجادله عقل و عشق ، باب دویم در مباحثه شب و روز^۱ ، باب سیم در بیان درویشان مجازی و حقیقی ، باب چهارم در عنایت رحمن با انسان ، باب پنجم در غرور جوانی و بهار زندگانی .

چنین میفرماید آن واله حضرت جباری خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه (۲) :

حمد بی حد الهی را و ثنای بی عد بادشاهی را که برداشت از دیده دلهارمد و رفع السماوات بغیر عمد و بگسترانید فرش ثم استوی علی العرش و بقدرت از فهم دور و جعل الظلمات و النور و پدید آورد دی و بهار و خلق اللیل والنهار و بیافرید کوه و کمر و سخر الشمس والقمر و بیاراست چهره صباح و هو الذی یرسل الریاح و شمع یقین نهاد در خلد ، سبحانه ان یكون له ولد . آمرزنده خطا و عمد ، له الملك وله الحمد . دانای ضمائر هر قوم ، لا تأخذه سنة ولا نوم . بخشنده فرح و سرور ، وهو علیم بذات الصدور . صفات او بی عیب ، وعنده مفاتح الغیب . دارنده آسمان و زمین ، فتبارک الله رب العالمین .

۱ - موضوع باب اول و دوم برابر ترتیب کتاب است ، در متن پس و پیش شده .

۲ - این قسمت از زبان نسخه برداری کننده و ترتیب دهنده کتابست .

شعر

صانعی کز قطرهٔ آب اولآلی میکند
 نطفهٔ را بر سریر حسن والی میکند
 حکمتش ترکیب جان و دل ز آب و گل دهد
 قدرتش ترتیب ایام ولیالی میکند
 او دهد آب از سحاب و می‌نهد درنی شکر^۱
 قدرت خود می‌نماید ذوالجلالی میکند
 با دلی کز بی نیازی عشقبازی بایش
 آنچنان دل را ز شغل غیر خالی میکند
 سالکی را کز شراب شوق خواهد مست کرد
 خرقه پوش و جرعه نوش ولا ابالی میکند
 بندهٔ افکندهٔ را گر شود لطفش قرین
 قصر قدرش تا بر اوج چرخ عالی میکند^۲
 درازل‌بوده است او را عشق با این مشت خاک
 تا نه پنداری که چندین لطف حالی میکند
 در طلب خلق جهان و او ز پیدائی نهان
 این همه ناز از جمال لایزالی میکند
 پرتو بدر منیر معرفت بر هر که تافت
 همچو انصاری محمد را بلالی میکند^۳

۱ - نسخهٔ ش : وی دهد از نی شکر

۲ - نسخهٔ م : قصر قدرش را

بر اوج ... ۳ - نسخهٔ ش : هلالی میکند

و درود بر آن محرم حرم وصول ، ممدوح و ما محمدالا رسول ،
 برداشت نقاب از جبین بر مسندانسی لکم رسول امین و گفت همان ای مشت^۱ ظلوم
 کفتاران انا ادعوکم الی العزیز الغفار . گفتار مرا مشوید جاحد والهننا والهکم واحد .
 حق تعالی در نبوت بر من گشاد ، اتبعونی اهدکم سبیل الرشاد . قومی که بودند
 بصلاح ملحق ، قالوا الآن جئت بالحق و بعضی ستیزه نمودند و خلف و قالوا
 قلوبنا غلف . پس تیغ زد بر اهل کین بفرمان اقتلوا المشرکین . اعدارانه مقصود
 ماند و نه مقصد ، از صولات دولت واقعوا لهم کتل مرصد .

شعر

سید او حی علوم من لدنی اقتباس
 شاه او ادنی سریر رب زدنی التماس
 راز او در خانقاه حسبی الله بی شمار
 ناز او در بارگاه لی مع الله بی قیاس
 کوس صیت دولتش در آسمانها میزند^۲
 وز تواضع در زمین او مشت جو میکرد آس
 گفت حق ای گنج دانش رنج تو از بهر کیست
 گفت یارب از برای عاصیان ناسپاس
 قاف تا قاف جهان سرگشته بود انصاریا
 گر نبودی او که بودی هوپرست و حق شناس
 و رضوان باد از زبان هر ولی بر ابوبکر و عمرو عثمان و علی^۳ ، خصوصاً
 بر اهل صدق و صفا و سلام علی عباده الذین اصطفی .

۱ نسخه م : مشتی . ۲ - نسخه ش : بر آسمانها میزدند .

۳ - و رضوان باد از زبان هر ولی بر ابوبکر و عثمان و علی - بهمان ترتیب
 در کنز السالکین نسخه کتابخانه مراد ملا و نسخه کتابخانه شهید علی پاشا نوشته شده ،
 ولی جای تأسف است که در نسخه های بعدی نام هر چهار خلیفه را از قلم انداخته اند .

باب اول در بیان عقل و عشق^۱

چنین فرمود آن پیر بار راه و آن عارف بار گاه خواجه عبدالله رحمه الله:
مرار روزی دزدی عجب دریافت^۲ و بغارت نقره^۳ دل شتافت و گفت ، ای بطاعت
غنی که عیشی داری هنی، زهی بسیار عبادتی و بزرگ سعادتنی . چون این بگفت
نفس من بر آشفست ، او را دیدم شادمان و تا عیوق کشیده بادبان . گفتم دور
از بصرها؛ که در پیش داری خطرها . خود را بگریه دادم و زاری کردم چون
آدم، دل از عبودیت برداشتم و کرده ناکرده انگاشتم و از خجالت در آب شدم
و در بیداری در خواب^۴ شدم . خود را دیدم براسبی و در پی تجارت و کسبی
و بتازیانه قهری می ناختم تا بشهری . دیدم شهری که نامش بود هری . باره او
سطبر ، بروج او از صبر ، کوتوال او ذکا، خندق او بکا ، منارش از نور ،
جامعش چون طور .

شعر

جامعی دارد که چشم اهل معنی در صفاش

کعبه را صورت تواند بستن از وی منظری^۵

۱ - در نسخه م باب سوم است . ۲ - نسخه م : روزی درویشی

از من پرسید که اگر وقتی در طلب آیم و از این بحر بلب آیم ، حق را بعقلی جویم یا
بعاشقی پویم ؟ از عاقل وعاشق کدام بهتر و از عقل وعشق کدام مهتر ؟ گفتم روزی
درین اندیشه بودم و تفکر می نمودم که ناگاه مرا عجیبی دریافت .

۳ - ش : نقد . ۴ - م ، ش : نظرها .

۵ - م : بخواب . ۶ - ش : کعبه صورت توان بستن ازوهر منظری .

قبة الاسلام دارالملك دين تمكين شرع

روضه جنات^۱ ، فردوس دوم شهر هری

جنبش اغصان او رمتان دل را شربتی

نالش مرغان او مرجان جان را ساغری

قرب صد فرسنگ باغست بر در دروازه اش

آنچنان باغی که درگیتی نیابی دیگری

من وسلوا سالیان آرند از صحرا و دشت

شیر خشت و پسته دایم زهر کوه و دری

در زمان شدت گرما درو باد شمال

هرکرا جا نیست او جانان کند در پیکری

در آدمم درین بلد که تشبیه است^۲ بخلد . دیدم خلق در عمارت و دو

شخص در طلب امارت . یکی عقل افکار پیشه ، دویم عشق عیار پیشه . نگاه

کردم تا کرا رسد تخت و یا کدام را^۳ باشد بخت . عقل گفت من سبب کمالاتم ،

عشق گفت من نه در بند خیالاتم . عقل گفت من مصر جامع معورم ، عشق

گفت من پروانه [دیوانه]^۴ مخمورم . عقل گفت من بنشانم شعله غنارا^۵ ،

عشق گفت من در کشم جرعه فنا را . عقل گفت من یونسم بوستان سلامت را ،

عشق گفت من یوسفم زندان ملامت را . عقل گفت من سکندر آگاهم ، عشق

گفت من قلندر در گاهم . عقل گفت من در شهر وجود مهترم ، عشق گفت من از بود وجود

بهترم . عقل گفت من صراف نقره خصالم . عشق گفت من محرم [حرم]^۶ وصالم .

۱ - ش ، ل : روضه فردوس و .

۲ - سه نسخه دیگر : و کدام را .

۳ - از نسخه م - در متن : شعله غنارا .

۴ - ش : شبیه است .

۵ - از سه نسخه دیگر .

۶ - از نسخه م .

عقل گفت من تقوی بکار دارم ، عشق گفت من بدعوی چکار دارم . عقل گفت من دبیر مکتب تعلیمم ، عشق گفت من عبیر نافه تسلیمم . عقل گفت من آینه حسن^۱ هر بالغم ، عشق گفت من از سود و زیان فارغم . عقل گفت مرا لطایف و غرایب یاد است ، عشق گفت هر چه بجز حضرت او^۲ همه باد است . عقل گفت من کمر عبودیت بستم ، عشق گفت من بر عبثه الوهیت نشستم^۳ . عقل گفت مرا ظریفانند برده پوش ، عشق گفت مرا حریفانند درد نوش . عقل گفت مرا علم بلاغتست ، عشق گفت مرا از دو عالم فراغتست . عقل گفت من قاضی شریعتم ، عشق گفت من متقاضی طریقتم .

رباعی

ای عقل که در چین جسد فغفوری گر جهد کنی تو بنده مغفوری
 فرقت میان من و تو بسیاری چون فخر کند پلاس بر محفوری
 عقل گفت من رقیب انسانم ، عشق گفت من نقیب احسانم . عقل گفت من گشاینده [در]^۴ فهمم ، عشق گفت من زداینده [زنگ] ^۵ و همم . عقل گفت من پابسته تکلیفانم ، عشق گفت من شایسته تشریفانم . عقل گفت من گفت و گزار خردمندانم^۶ ، ای عشق تراکی رسد که دهن باز کنی و زبان بطعن من^۷ دراز کنی . تو کیستی ، خرمن سوخته و من مخلص لباس تقوی دوخته ، [تو پرتو محنتی و بلاها و من واسطه لاینی تا کل نفس هداها] ^۸ . عشق گفت من دیوانه جرعه ذوقم ، بر آورنده^۹

۱ - سه نسخه دیگر: آینه مشورت . ۲ - نسخه ش: هر چه غیر معشوقست .

۳ - سه نسخه دیگر : هستم . ۴ ، ۵ - از نسخه م .

۶ - نسخه م : من گلزار خردمندانم ، دست افزار هنرمندانم .

۷ - نسخه م ، ش : و زبان طعن دراز کنی .

۸ - از نسخه م ، ش ، ولی در نسخه م : تو پرده محنتی و ..

۹ - برابر نسخه م است . در متن : عقل گفت من بر آورنده .

شعله شوقم ، زلف محبت را شانهام ، زرع مودت را دانهام . [ای عقل]^۱ تو کیستی ؟ مؤدب راه و من مقرب شاه . لاجرم آنساعت که روز بازار^۲ بود و نور روز عشق یار بود ، من سخن از دوست گویم و مغزبی پوست جویم ، نه از حجاب پرسم و نه از حجّاب ترسم . مستانه وار در آیم و بشرف قرب برآیم . تاج قبول نهم بر سر و تو که عقلی همچنان بر در . درین بودند که ناگاه پیک تنبیه در رسید از راه [با]^۳ مکتوب بنام عشق از شاه و مهر بر آنجا از آه و در آن فرمان نوشته که ای عقل بنقل سرشته ، ردای تو فهم از ارت^۴ ، قناعت کن بمنصب وزارت . اگر [چه]^۵ داری شهرتی ، در تونیسست جرأتی . اگر ترا پیش آید غاراتی ، درخیزی^۶ بمغاراتی و چون دیدی داهیه ، فهی یومئذ واهیه ، بلکه سراسیمه بمانی و سراز پای ندانی . وقتی که در شهر دل [غوغای شود]^۷ از دست غل ، یا در خطه سینه تشویش افتد از کینه ، کی توانی جانبازی نمودن و تیغ از دست دشمن ربودن . در شهرستان تن امیری باید باخرد که اگر قلم ببند خط شود و چون طوفان پیش آید بط شود و چون بر آید زلزله در وی نه بینی و لوله ، شاه شجاعی ، ملک مطاعی . پس عشق است که [این]^۸ صفات با اوست . لاجرم پادشاه خطه دل اوست عقل که عبارت از بندی بود^۹ ، آخر

۱ - از نسخه م .

۲ - ۴ : روزبار .

۳ - از : م .

۴ - برابر نسخه م است - در متن : درای تو فهم از ارت - نسخه ش : ردای فهم تو از ارت - نسخه مجلس : ردای فهم از ارت .

۵ - از نسخه م .

۶ - م : درخیزی . ۷ - از : م . ۸ - از : م

۹ - برابر نسخه م است . در متن : عقل که عبارتست از بندی .

سیر قدم او چندی بود . بر این نسق راهی و در هر قدم چاهی و چشمی در حجاب
 آن هذالشی عجاب . پس صدق بایدی زرق و عشق [باید] ^۱ چون برق تا ستر
 بشعله مه و ش و بجرعه سرخوش کند و بانندک لمعه و بکم از لمعه مسارا از ما
 بستاند و بجذبه بدوست رساند . [پس] ^۲ حق تعالی گوید :

فرد

ای شمارا بر رخ دل خال دین جنت اینک فادخلوها خالدین

باب دوم در مناظره شب و روز

در عالم معنی يك روز، روز عالم افروز بر شب شکسته دل مفاخرت می نمود و می گفت: ای شب، مرا خورشید رخشانست، تاب آفتاب نورافشان است. ای شب مرا تصرفات زر وسیم است، معاملات شور و تیم است. ای شب مرا صف جماعت سه وقت نماز است، روزه سی روزه اهل نیاز است. ای شب جهاد وحج درمن است^۱، تکبیرات عیدین بر من است^۲. ای شب من معدن کرامتم، دبدبه قیامتم، کوکبه که من دارم کراست؟ علم عالم افروز [من]^۳ رایت آیت والنهار مبصر است.

رباعی

آنم که قبای بخت من میدوزم بد خواه شوی ترا بقهر میسوزم^۴
ای خیره تیره روی شب نام^۵ آخر تو شبی من آنکه روزم^۶
شب بحضرت عزت بنالید که الهی! [اگر]^۷ روزبنده رومی درگاه
است، شب نیز غلام حبشی بارگاه است. بجاه نبی قرشی که این حبشی شب
را بر رومی روز دمی فیروز گردان. باری عزاسمه خطاب فرمود که ای روز

۱ - برابر نسخه ش، ل. در متن: بر من است.

۲ - برابر نسخه ش است - در متن: تکبیرات عید درمن است - عیدین یادآور
عید قربان و عید فطر است. ۳ - از: ش، ل.

۴ - در نسخه ش، ل: آنم که قبای بخت دوزم بدخواه شوی بقهرسوزم.

۵ - از نسخه ش است - در متن: ای خیره روی تیره رو شب نام.

۶ - از نسخه ل است. در متن: آخر تو شبی و من آنکه روزم.

۷ - از نسخه ش.

بعد از این بر شب شکسته دل مفاخرت مکن که شب پرده عصمت است ، جذبه رحمت است . شب باغ یقین است ، چمن آن لله تتقین است . شب پناه انبیاست ، گریز گاه اولیاست . شب سجده گاه عباد است ، خلوتگاه زهاد است . شب خزینه اسرار است ، دفینه ابرار است . شب خوان احسان بر است ، سرمه روشنائی چشم بر است . شب طیلسان شاهد و مشهود است ، برقع رخسار آن ربی رحیم ودود است . شب بوستان : وبالا سحر هم یستغفرون است . بجاه و جلال ما که خدائیم ، هر که چهل صبح قدر شب بداند و داد شب چیزی بدهد ، در هر ساعتی از ساعات شب هزار آفتاب معانسی و خورشید نهانی از فلک لامکانی بچشم جان و دیده دل او بنمایم که من اخلص لله تعالی اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه الی لسانه . شب دو حرفست ، باوشین . شین او شبست است و بای او بدعت است . هر دو را نفی کن تا محرم اسرار شب شوی . با خود چنین گوئیم ، شب دو حرفست ، شین و با . شین او شرف نماز است ، بای او بهجت نیاز است . هر دو را غنیمت دار تا محرم حرم شب شوی . یا خود چنین گوئیم ، شب دو حرفست ، شین و با . شین شفقت و انک لعلی خلق عظیم است و بای او برکت بسم الله الرحمن الرحیم است .

شعر

ما را دلیست گوهر دریای نیمشب	گوهر فشان محنت غمهای ^۱ نیمشب
ما را دلیست عاشق و حیران و مستمند	سلطان و ش سحرگه و گدای نیمشب؟
جانا چه صبح بود که عشق تو در رسید	در گوش عقل گفت خبرهای نیمشب
بس منت ^۲ ا بزرگ که در ذمه دل است	از ساقی سحرگه و سقای نیمشب

۲ - از نسخه ل - در متن : محنت .

۱ - نسخه ش : محنت و غمهای .

گو خواجه صبحدم بتماشای گل رود
روحانیان سد ره پهای^۱ تو سرنهند
هر قطره ز اشک تو در وقت صبحدم
یک صبحدم چو صبح بر آوردمی زدل
خوش دولتی که سیر تو باشد بسوی عرش
سلطان هر دو کون که باشد؟ کسی که او
درویش را ز دینی^۲ فانی نصیب چیست
مارا همین بس است تفاخر که هر شبی
ما ملک نیمروز بیک جو نمی خریم
ساقی بیار باده که تاراج گشت دل
مطرب بنال ورنه بسوزند عاشقان
انصار بیا دریغ که هر کس نمی شود

وايضاله

شبروان از کوی دلبر خوش نشانها داده اند
شبروان از دوزخ ایمن وز بهشت آزاده اند
شبروان لبیک گوین اشک ریزان میروند
شبروانش خود زبهر این دو معنی زاده اند
شبروان هر روز تا شب دائماً هو گفته اند
باز هر شب تا بروز از بهر هو استاده اند^۳

۱ - از : ش - متن : بیام . ۲ - از : ش ، ل - متن : دنیا .

۳ - از نسخه ش - در متن : شبروان در روز هجران تا شب هو گفته اند

هر شب تا بروز از بهر هو استاده اند .

شبروان مستند و حیران زین سبب هر نیمشب
 ترك هستی گفته‌اند و فارغ از سجاده‌اند
 شبروان شبها بگریه^۱ همچو ابر نو بهار
 آه شب را توشه کرده بهر مرگ آماده‌اند
 شبروان هر شب ز بیم وحشت شبهای گور
 اشك حسرت تا بروز از دیده‌ها^۲ بگشاده‌اند
 شبروان از آب ناب دیده غسلی ساخته
 روی را بر خاك پاك اسجد وا بنهاده‌اند
 شبروان لبیک عبدی هر شب از هو بشنوند
 لاجرم سر مست عشق جرعه این باده‌اند
 شبروان تا خود بدنیا آمدند^۳ از شهر هو
 سوی هو جز آه صبح و ناله نفرستاده‌اند
 ساقیادر ده شراب شوق او کین شبروان
 زاه شب هر نیمشب سر مست عشق افتاده‌اند
 خواب شب برچشم عاشق بسته‌اند این شبروان^۴
 تا صلاى عشق هو در جانشان^۵ در داده‌اند
 پیر انصاری مداما ساده شو آزاده شو
 زانکه سر مستان شب خود ساده و آزاده‌اند

۱ - ش : شبروان هر شب زگریه .

۲ - از نسخه ش . در متن : از چشمها .

۳ - از نسخه ش - در متن : شبروان خود تا بدنیا آمدند .

۴ - در متن و نسخه ش : ای شبروان - گویا همان واژه : (این) باشد که

بصورت : (ای) در آمده . ۵ - از : ش - در متن : در جان او .

هر که شراب شوق نوش کند ، سر مست جمال و جلال شود ، عربده
ارنی آغاز کند ، جامه شکیبائی را شق زند ، چون محرم حرم وصال گردد ،
نعره انا الحق زند ، یعنی دلبراً روزی چند دویدم ، اکنون بحرم وصال رسیدم ،
پرده از رخسار خود بردار ، امیدواران را چنین مگذار ، بندگان بخوف و
رجاروند ، اگر تو برانی کجا روند ؟ خطاب آید که عاشقان نیکو خصال !
در آید در حرم وصال و بگوئید مرحبا ، خوشا ، والله یهدی من یشاء .

رباعی

ای بنده بیایکه مست بی ریب منم داننده سر سوی هر غیب منم
گر شاهد نازنین خوش می طلبی در پرده یثونون بالغیب منم
عجب عجب که شب را باروز مباحثه افتاد و بهر مجادله که پیش آمد روز
نشود^۱ و گفت : من زیارت احبابم ، عمارت اسبابم ، تصرفات نفقه زن و
فرزندم ، صدقه خویش و پیوندم ، هنگام زرا اتم ، روز بازار بضاعتم ، سفره
من نور است ، ظلمت از من دور است ، خوان من اسبابست ، قرص [گرم]^۲
من آفتابست ، گنجنامه من ان فی ذالک لذکری لاولی الالباب ، است .

مثنوی

بستان لطافتم بهار است زان نام شریف من بهار است
نورم ، چو زوال گشت نارم روزم که چراغ صبح دارم
بر عالمیان منم غنیمت ای لشکر شب زمن هزیمت
چون طلعت من جهان فروز است گویند جهانیان که روز است^۳

۱ - از نسخه ش ، ل - در متن : شب نشنود .

۲ - از : م ، ش ، ل . ۳ - این بیت را نسخه م اضافه دارد .

شب گفت من^۱ صومعه حضورم، سجاده سرورم، آرام دلهايم^۲، سکینه سرهايم^۳، راحت اشباحم، صیقل ارواحم، پناه ابرارم، گریزگاه اخیارم، زاهد ایامم، شاهد شب نامم، سلطان بی مثل^۴، شهرت یافته یا ایتهالمتزمتل قم اللیل ام. روزگفت ای شب اینها که گفتم راستست، اما تو غلام حبشی و من حرم، تو شبی و من درم. ای شب تو رعیتی و من شاهم، تو ستاره ای و من ماهم. ای شب تو زاغی و من شهبازم، تو بلالی و من ابوبکر صاحب رازم. بلال حبشی بجای ابوبکر قریشی نشاید.

رباعیه

ای شب سختی تو بشنوا من بخوشی با آنکه ترا ستوده شاه قرشی
خواهی که بجای من نشینی نسزد بر جای ابوبکر بلال حبشی
شب گفت ای روز هر که بفضل خود مشغول است مخدول است، هر که
در تجلیات جلال است تکبر و تجبر ازو محال است.

فرد

بر من نظری فکند ناگه دلدار
زان يك نظرش گشود چندین اسرار
هر که روزی قدم بر سجاده نهد، از آفات و مخافات ایمن نمی تواند
بود و قدمی لله و فی الله چنانکه باید و شاید او را دست نمی دهد. لاجرم رحمت الهی
و شفقت پادشاهی بر آنست تا قلاتشان نخسپند، او باشان بخواب نروند، پرده
ظلام بردیده انام می نهد تا هر که آهی زند و راهی رود او را کسی نه بیند، نظر
او بر حق بود، نظر حق بر او بود، گاهی بتجلیات جلال شادان، ساعتی بجذبات
جمال خندان.

۱ - از نسخه م - در متن : که .

۲ ، ۳ - نسخه م : دلهايم، سرهايم.

۴ - نسخه م : بی میلیم .

رباعیه

گنج ازلی که هست زیر لب تست وز دوزخ حق ترا نصیبه شب تست^۱
 شمع شب گور و عزت روزی روز ای خواجه اگر تو طالبی در شب تست
 سکندر رومی بطلب آب حیات بتاریکی در آمد جز سیاهی ندید ،
 سنگ بردست و پای ایشان رسید ، برداشتند ، چون به روشنائی رسیدند لعل و
 جواهر پدید آمد . در عالم معنی چون سکندر سر ما نیز بعالم تاریکی در آید آب
 حیات نجات والذین اتوا العلم درجات حاصل آید .

شعر

ما را دلیست زنده دل از جان نیمشب مهمان صبح وزله برازخوان نیمشب
 ما را دلیست فارغ و بالغ زهر دو کون با درد صبح طالب درمان نیمشب
 ما را دلیست واله و حالات بو العجب^۲ سر مست روز قربت و حیران نیمشب
 ما را دلیست عاقل و دانای دهر لیک شوریده سحر گه و سکران نیمشب^۳
 ما را دلیست در قدم یار دلفریب تسلیم همچو گوی بمیدان نیمشب^۴
 ما را دلیست زرد ز هجران چو ز رشده زرخود جزین نباشد و در کان نیمشب^۵
 ما را زبان شور که در روز داده اند دانی که چیست؟ نغمه مرغان نیمشب^۶
 ما را دودست^۷ فقر و نیاز است مرحبا پرگشته از مواهب و احسان نیمشب
 ما را درون سینه بی کینه حاصلست گلدسته های عشق ز بستان نیمشب

۱ - در نسخه ش : وز دوزخ حق نصیبه نوبت تست .

۲ - نسخه م : حالات او عجب . ۳ ، ۴ - تنها در نسخه م است .

۵ ، ۶ - تنها در نسخه م است .

۷ - از نسخه م . در متن : ما را ز دوست .

مارا دوپای سعی و طلب داده است یار
 یعقوب سَر ما ز پی یوسف دلست^۱
 مشغول هر که شد به گلستان آب و گل
 دردی که در وجود تو پیدا شود ز عشق
 خندان بود بروز قیامت کسی که او
 ما را چه غم ز شعله تنبور دوزخ است
 ای صدهزار عاصی جانی که شد قبول
 ای صدهزار جوهر معنی که یافتند
 گوی سعادت دو جهانی ر بوده اند
 رضوان بوستان بقا رشک می برد
 خواهی که چشم جان تو بینا شود چون من^۲
 شاید که از میان نوری شوی تونیز ؟
 جانان بجان تو که ز کونین فارغم
 تنها نه زاهدان بجمال تو عاشقند
 انصاریا مدام چو سرمست او شدی
 چونکه قطعه ما شب را بسیار مَداحی فرمود ، روز زبان غیرت از
 حیرت بگشود و گفت : ای شب تو کیستی ؟ زنگی سیاهی و من ختنی زاده چوماهی .
 ای شب تو در خرابه تاریکی ها بومی و من بر تخت بخت روز گار سکندر رومی .

۱ - از نسخه م - در متن : دلا .

۲ - تنها در نسخه م است - شاید در اصل چنین بوده : ذوقی نیابد او ز گلستان

نیمشب .

۳ - در نسخه م : چو عشق .

۴ ، ۵ - تنها در نسخه م است .

۷ ، ۸ ، ۹ - تنها در نسخه م است .

ای شب تو حبشی مشعله‌داری و من شاه شهرت یافته بزرگواری . ای شب من آنم که آثار نور من بهمه آفاق رسیده است و سفره احسان و چهره رخشان من جمیع جهانیان را پسندیده است . ای شب طلعت میمون و رایب همایون من خفتگان شب و سر مستان سحر را برسجاده بیداری و هشیاری نشانند و جنابت زدگان التوم حدث را بپاکی و چالاکی که امتی غمتر محتجلون من آثار الوضوء رسانند . ای شب اگر من نباشم اسباب ضایع بماند ، احباب جابع بماند ، حرفه‌وران در کار خود عاجز آیند ، عالم حرکات و جهان برکات بکلی برافتند . شب گفت ای روز تو تشویش ستر سالکانی ، تاراج وقت عاشقانی . ترا حریصان روز پرستند و مرا مستان می‌کده الستند . ترا غافلان دیر خیزند و مرا مشتاقان اشک ریزند . صفت غافلان تو فسوف یلقون غیثا ، مدحت عاشقان من بیبتون لربهم سجدا و قیاما . ای روز من آن شاه شب نامم که مریخ دربان من است ، زهره مهمان من است ، کواکب سپاه من است ، مشتری تکمه کلاه من است ، زحل پاسبان من است ، قمر شاهد نورافشان من است . ای روز اگر ترا ناج نوربخش زرین است ، مرا دُرر غرر بهجت افزای پروین است . ای روز اگر ترا از اشعه [آفتاب] لباس ششتری است ، مرا نیز در بناگوش اسرار دُر شاهوار مشتری است . اگر ترا برخوان قرص آفتاب است ، مرا نیز در شادروان زربفت ، ماهتاب است . اگر از پنج وقت نماز سه وقت در تو گزارده است ، مرا شاهد ماه شب چهارده است . اگر ترا بتفاخر و بزرگواری میل است ، مرا خطاب مستطاب یا ایها المزمّل قم اللیل است . ای روز اگر مرا گفتم سیاهی باک نیست ، کعبه سیاه است بیت الله است ، حجر الاسود سیاه است یمین الله است . ای روز اگر من سیاهم باک نیست ، مداد سیاه است مدداد باست ، اطلس

سیاه است زینت خطباست . ای روز اگر من سیاهم باک نیست ، سنگ محک سیاه است عزت صترافاناست . نرگس چشم سیاه است ، غارت^۱ وقت مشتاقانست . ای روزاگر من سیاهم [باکی نیست]^۲ ، زیب سیاه است شفای بیماران است . هلیله سیاه است دوا^۳ دردمندانست . ای روز اگر من سیاهم [باکی نیست] ، علم عید سیاه است زیبا می نماید . زلف و ابرو سیاه است ، دلها می رباید . ای روز اگر من سیاهم [باکی نیست] ، خال مهوشان سیاه است مرغوب است . گیسوی دلبران سیاه است بغایت محبوب است . ای روز اگر من سیاهم [باکی نیست] ، اکثر عرب سیاه است و حبّ العرب من الایمان . نامه عاصیان سیاه است ، پیشرهم ربّهم برحمة منه ورضوان . ای روز تو سرخی و سرخی جز زنان را بکار نیاید . نمی بینی که سرخی شفق را بقا نباشد ، شاهد سرخ را نیز چندان بقا نمی باشد . آتش سرخ است ، بجز دود از وی بر نیاید . جامه سرخ مردان را در خواب و بیداری نیکو نیاید . چشم که سرخ بود علامت رمد است . آفتاب که نیز سرخ شد ، امارت کسوفست . باد نیز که سرخ است ، عالمی از وهراسانست . علم سرخ نیز یکی از نشانه های خون ریزی است . گل خیر و بغایت سرخ است ، اما قیمت ندارد . زر چون سرخ است ، صد هزار عام و خاّص در هوس او دل و جان بیاد داده اند . کم سرخ توان یافت که او حلیم و سلیم بود تا برسستن سنن^۴ و انک لعلی خلق عظیم بود . لاجرم سکندر سرنالکان سرخ روئی ، آب حیات علم و حکمت را در سفیدی^۵ صبح و سیاهی

۱ - سه نسخه دیگر : غارتگر . ۲ - جمله های میان شکل چهارچوبه ای

از نسخه م ، ش ، است . ۳ - برابر نسخه م ، ل - در متن : داروی دوا .

۴ - نسخه م : تا برمین سنن - ش : یا برستن سنن - ل : یا برسین سنن .

۵ - سه نسخه دیگر : در تاریکی .

شب طلبیده اند که من اخص الله تعالى اربعین صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه الى لسانه.
 امّا وای بر آن کسانی که روز سرمست سرورند و شب مشغول سرورند و صبح
 در خواب غرورند نمیدانند که فردا من اصحاب القبورند.

رباعیه

هر لحظه ز دیده اشک خون می گذرد	عمرم بغم دینی دون می گذرد
اوقات عزیز بین که چون می گذرد	شب خفته و روز مست و هر صبح خممار

باب سیم در بیان درویشان حقیقی و مجازی^۱

چنین گفت آن پیر بازاری خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه :

اکنون جمعی درویشان پیدا شده اند^۲ که ایشان را رنگی و بنگی^۳ بیش نیست .
خانه ومانی^۴ ، دانه و دامی ، شمعی و قندیلی ، زرقی و زنبیلی و ترنم بسم
وزیری ، توقی و چوگانی ، [سرائی و دکانی]^۵ ، سفره و سماعی ، حجره
و اجتماعی ، صومعه و خانقاهی ، [ایوان و بارگاهی]^۶ ، قومی بی تهجدی ،
[گروهی بی تشهدی]^۷ ، بعضی صوف پوشیده ، گروهی موی تراشیده و دل
هزار کس خراشیده . آستین کوتاه چون اهل راز کرده و دست بمنهای دراز
کرده . روز تا شب کرامات گفته و شب تا روز خفته . از سوز سر بنام قانع و
از دین با ایشان هزار مانع . کلمات همه از مشاهده و فرسنگها دور از مجاهده .
در ظاهر زرقاوند و در باطن بینی بتراقند . ایشان را نه در خانه دل هوائی و
نه در خوان فقر نوائی و نه سوی شهر شهودرائی . هر يك را شکل و شمایل
پارسایان در نظر مردم و گوساله نفس را در دم^۸ . تو پنداری صوفیانند ، نبی نبی
عنید و لافیانند . بصورت شمع عشاقند و بسیرت جمع فساقند . اندیشه ایشان
انباشتن شکم و پیشه ایشان بگذاشتن حکم .

۱ - برابر باب اول در نسخه م ، باب پنجم در نسخه ش ، باب چهارم در نسخه ل .

۲ - نسخه م : اکنون قومی پیدا شده اند . نسخه ش ، ل : اکنون جمعی پیدا

شده اند . ۳ - م ، ش : یتگی .

۴ - در نسخه م ، ل نیز چنین است . در نسخه ش : خانه و نامی .

۵ ، ۶ - از نسخه ش ، ل . ۷ - از نسخه ش .

۸ - در نسخه ش ؛ و گوساله نفس در دم .

شعر

جاهلی چند از پی رنگی شده صوف پوش از شیوه و شنگی شده^۱
هر یکی را ظاهری معمور لیک باطنی ویران و دل سنگی شده^۲
خواب و خورر را کرده عادت همچو گاو در ره طاعت خر لنگی شده
مرد باید در ریاضت روز و شب استخوان بر پوست چون چنگی شده^۳
ای سالک روشن جبین . اهل صفّه را بدین چشم مبین . این جنگ
بافرقه ایست که ناموس ایشان خرّقه ایست . کبودپوشان سبز خوارند ، زرد رویان
سیه کارند . در رقص برافشانند آستین و از صد یکی را نه راستین^۴ . شجره
خبیثه خوردند ، امت محمد نام اند و قوم لوط اند . چون زاهد دیدند طوطیانند و
چون شاهد یافتند لوطیانند و با این همه غفلت و غیّی ، یحسبون انهم علی شیئی .
زهی سعادت ایشان که مَرَدند و از اشغال زمانه فردند و طالب نیاز و دردند
وزاد راه آماده کردند . با این همه روزی ایشان پراکنده و دل ایشان بغم برآکنده ،
ایشان را نه در شهر شادمانی توقّف و نه در فوت کامرانی تأسف . اگر^۵
ایشانرا بردارند مسکین اند و اگر بگذارند بی کین اند . این طایفه الهیانند^۶ و بحر
عشق رامایانند . اگر فوت شود گنجها و برایشان رسد رنجها و زمانه کج باز
شطنجها ، ایشان نه آن مردانند که بدین ، روی از دوست گردانند . [نکته
و عظ ایشان]^۷ سرّ سرّاء ، والصّابرين فی البأساء والضّراء . نه شیخ گویند

۱ - نسخه م : صوف پوشی شیوه ننگی شده .

۲ - از نسخه م : متن : باطن ویران دل سنگی شده .

۳ - نسخه ش : استخوان و پوست چون چنگی شده .

۴ - از نسخه ش - در متن : راستی .

۵ - نسخه م ، ش . متن : واگر .

۶ - نسخه ش : اللهیانند .

۷ - از نسخه م .

خود را ونه مولانا ، بیتغون فضلا من الله و رضوانا . پیشه ایشان ذکر دائم^۱ ، اکثر ایشان از دنیا^۲ صائم ، آسمان از برکت ایشان قائم ، زمین از سعت دل ایشان هائم^۳ ، صفت ایشان و لایخافون لومة لائم . دل‌های ایشان از هیبت الوهیت محزون و الف قامت ایشان از یای قیامت نون . بعد از روزه سی روزه بنان در یوزه سفره گشایند و افطار کنند . چون فرض شب آدینه بگزارند ، در خانه جمع آیند و در مشاهده شمع آیند . سوری^۴ از سرور ، نوری^۵ از حضور عیشی از نماز ، عشرتی از نیاز . گوشه از خلوت ، توشه از سلوت . نقلی از نزهت ، نزلی بسی شبهت . چنگی از حاجات ، بر بطنی از مناجات . رباب^۶ از ناله‌ها ، شراب^۷ از ژاله‌ها . هریکی را سجودی و شهودی ، نازی و نیازی و با حق تعالی رازی . گروهی بقیام ایستاده و جمعی بسجود افتاده . ساعتی آه گویند ، لحظه راه جویند . زمانی زاری کنند و طاب رضای باری کنند . بسا آنکه هریک قطب راهند ، از یکدیگر دعای خیر خواهند . حاصل عمر را نواله کنند و بحلق دیگری حواله کنند . از دوست شادبها و از بندگی آزادیها .

شعر

مرحبا قومی که داد بندگی را داده‌اند ترك دنیا گفته‌اند و از همه آزاده‌اند
روزها با روزه‌اند در گوشه بنشسته‌اند^۸ باز شبها در مقام بندگی استاده‌اند^۹

- ۱ - واژه‌های : دائم ، صائم ، قائم ، لائم ، مطابق آیه‌های قرآن است . در متن بصورت : دایم ، صایم ، قایم ، لایم ، نوشته شده .
- ۲ - نسخه م : بیشتر اوقات در دنیا .
- ۳ - در متن : سایم . نسخه ش : هایم - در فرهنگ عربی : هائم .
- ۴ - نسخه ش : شوری . ۵ - از : ش . در متن : نور .
- ۶ ، ۷ - در نسخه ش : ربابی ، شرابی .
- ۸ - در نسخه م : روزها با روزه‌ها در گوشه بنشسته‌اند .
- ۹ - از نسخه م . در متن : ایستاده‌اند .

نفس خود را قهر کرده روح را داده فتوح
 زاد تقوی برگرفته بهر مرگ آماده‌اند
 طرفة العینی نبوده غافل از حضرت ولیک
 سیلها با این همه از چشم خود بگشاده‌اند
 يك زمان از نوحه همچون نوح خالی نیستند
 گوئیا خود همچو یحیی بهر زاری زاده‌اند
 زاب ناب تَب الی الله غسل کرده وانگهان
 روی را بر خاک پاك اسجدوا بنهاده‌اند
 شعله دیدند و انسی یافتند از عشق او
 روز و شب در کنج خلوت بر سر سجاده‌اند
 ربتنا گویند و [زو] ^۱ لبیک عبدی بشنوند
 جمله سرمست الست از جرعه این باده‌اند
 تا بدنیا آمدند از کلبه کتم عدم
 سوی حضرت جز نیاز و ناله نفرستاده‌اند
 پیرانصاری تو میدانمی ^۲ که ایشان کیستند
 فرقه بی کتر و فتر و زمره دل ساده‌اند

باب چهارم در عنایت سبحان با انسان ۱

چنین فرمود آن عارف بـا راه و آن شاهباز عرش‌اله و سرصومعه و خانقاه خواجه عبدالله رحمه الله :

چندین هزار انعام بـاری و اکرام جباری از بالای عرش نامنتهای فرش که خاطر از تعداد آن فاتر است ، بسوی انسان لاینقطع و متواتر است . آخر این چنین منعمی داری و دل پیش کش او نداری . آن خدای که ترا در عالم عدم^۲ نگذاشت و از فنای فنا برداشت و از نطفه انسان کرد و با تو این همه احسان کرد . آسمان سقف تو ، زمین وقف تو . آفتاب طبّاخ تو ، ماهتاب صبّاخ تو ، ستاره^۳ دلیل راه تو ، ریاحین تماشاگاه تو . لوح و قلم جریده^۴ راز تو ، عرش و کرسی قبله نیاز تو . برف شگرف^۵ نعمت تو ، قطره‌های باران^۶ رحمت تو . بسا دوزان فتراش تو ، آب روان نقاش تو . خاک پاک منزل و مقام تو . آتش سرکش مطبخی خام تو . ساعات زمستانی صومعه تو ، اوقات تابستانی مزرعه تو . شارستان^۷ دنیا بازار تو ، [نگارستان عقبی گلزار تو]^۸ . ادویه مفیده دوی تو^۹ . اطعمه لذیذه غدای تو . قرآن سبب

۱ - همان باب عنایت رحمان در مقدمه کتاب و در دو نسخه : ش ، ل ، میباشد .

برابر صفحه ۳۱۳ نسخه م و باب چهارم نسخه ش و باب سوم نسخه ل است .

۲ - نسخه م : درکتیم عدم . ۳ - نسخه م ، ش : کواکب .

۴ - برابر سه نسخه دیگر است . در متن : جوینده .

۵ - برابر هر سه نسخه . در متن : شنگرف .

۶ - در سه نسخه دیگر: اقطار امطار . ۷ - برابر نسخه م ، ل -

در متن : شورستان - نسخه ش : شهرستان . ۸ - از سه نسخه دیگر .

۹ - از نسخه ش ، ل . در متن برای تو .

هدایت تو ، فرشتگان مستغفر جنایت تو . جواهر و لآلی آرایش تو ،
 ایام و لیالی آسایش تو . ظلمت و نور شادروان تو ، وحوش و طیور زبردستان
 تو . انبیا و رسل اطبای تو ، علما و مشایخ احبای تو . بهشت جزای فردای تو ،
 دوزخ سرای^۱ اعدای تو . تلك آیات الله نتلوها ، وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها .
 این همه مستخر گیرودار تو و ممد^۲ کاروبار تو . ای مسکین غافل ، ای لطف
 خدای ترا کافل . گلدسته باغ انسانیتی ، پرورده لطف سبحانیتی ، ای روح!
 از چه^۳ چنین نفسا نیستی ؟ افسوس قدر تو که شیطانیتی . نی نی که از شهر
 مسلمانیتی . امروز توبه کن که فردا نیستی . وصلى الله على محمد وآله اجمعين .

۱ - نسخه های : م ، ش ، ل : سزای .

۲ - در متن : ممدو - نسخه م : و مثل .

۳ - از نسخه ل . متن : چه .

باب پنجم در غرور جوانی^۱

چنین گوید آن غَوَاص بحر فرات پیر هرات **رحمة الله عليه** :

روزی در عالم جوانی [همچنانکه دانی ، این فقیر انصاری و حیران صنع غفّاری]^۲ در خود نظر کردم . خود را دیدم عوری و نفس را بر خود زوری و قالب چون گور بی نوری ، از من برآمد شوری . گفتم چون کنم که الف قدرادر طاعت نون کنم . درین راه مردی باید روحانی و فردی باید ربّانی^۳ که ترك خلاق کند و قطع علائق کند و مرا عیالی و فرزندی و خیالی و پیوندی . بسبب ایشان ، سجود بر من پریشان . مؤنت فرزندان در ذمّه من قرض و ادای آن بر من فرض . ندانم خدمت ایشان کنم یا دواى دل پریشان کنم . درین بودم که ناگاه جوانی نادرهٔ زمانی . دوست داری هواداری ، رفیقی شفیقی که مرا با او مصادقت بود ، بعد از چند روز [که]^۴ مفارقت بود از در آمد ، گویی که ماه از ابر بر آمده^۵ . دانست که^۶ باسینهٔ غمگینم و دیدهٔ نمکینم . از غایت مهربانی غمگین شد ، از حال من پرسید . بیان کردم . گفت هنوز غمّهٔ ماه است [اگر نفس بی راه است]^۷ . هنگام شادمانیست ، چه وقت پژمانیست^۸ چون نوبت پیری آید ، [اگر]^۹ این غم پیش گیری شاید . برخیز تا ببوستان رویم و سوی گلستان خرامیم تا غمها زایل شود و روح بفتوح مایل [شود]^{۱۰} .

۱ - در نسخه م باب چهارم ، در نسخه ش باب ششم است .

۲ - از نسخه م .

۳ - از نسخه م ، ش .

۴ - برابر نسخه م است . در متن : که گویی

۵ - از نسخه م ، ش .

۶ - در نسخه م : دید که .

۷ - از نسخه م .

۸ - از نسخه م . در متن : هنگام شادمانیهاست

۹ - از م ش .

۱۰ - در نسخه م ش :
و روح بصبح مایل شود .

تا چند از این ناله وآه، لانقنطوا من رحمة الله . تا بکی و عید دوزخ و تهدید من وراثهم برزخ . شاد باش ای نیکو سیرت^۱ . فعندالله مغانم کثیرة . رشته خوف و رجا چندین متاب ، علیه توکلت والیه متاب . چندین چه ترسی^۲ از جحیم والله غفور رحیم . علی هذا [چندان]^۳ الطاف کار سازی و اوصاف بنده نوازی از خدایاد کرد که دلم را از بند غم آزاد کرد . صفرا نماندو سودا، علم زدیم بعالم صحرا تا بقدم موافقت به گلزاری رسیدیم و سبزه زاری دیدیم که نموداری بود از بهشت، خالك او عنبر سرشت . میدان او رفته، گل نیاز او شکفته . جانوران او زیبا، صحن او همه دیبا . درختان او بلند ، هوای او بی گزند^۴ . گلهای او با طراوت، میوه های او باحلاوت . جوی بار او پر آب شبیم او گلاب . نه در شکوفه های او^۵ نقصی، برگهای او را طراوت و رقصی . در هر طرف سبزه، در هر سبزه غنچه و غمزه . در هر گوشه خوشه، بر هر شاخی بلبلی بر هر شجری^۶ غلغلی . بید خنجر کشیده که سرافرازم، غنچه پیکان راست کرده که تیر اندازم . چنار در تمنای^۷ پیام بر قدم قیام پنجه دعا باز کرده و عزم جزم راز کرده . بنفشه چون تایبان بگداخته و سر خجالت پیش انداخته . نرگس چون مرید مراد از دست داده و دست عجز بر سر نهاده . لاله چون رعنا بیان شیفته رنگی و چون برنایان^۸ فریفته ینگسی . گل بی رنگ چون عاشقان دو رنگ^۹،

- ۱ - نسخه م : سریرت .
 ۲ - نسخه م، ش : چند ترسی .
 ۳ - از نسخه م، ش .
 ۴ - از نسخه م، ش . در متن : بی رنگ .
 ۵ - نسخه م : نه در شاخه های او .
 ۶ - نسخه م : درختی .
 ۷ - از نسخه م، ش . در متن : تمامی .
 ۸ - در نسخه م : ماهرویان .
 ۹ - در نسخه م، ش : گل دو رنگ چون عاشقان بی رنگ .

اشک خوف و رجا از ذوق وزیدن نسیم، جوانی^۱ نموده بسیم. گل زرد بزبور چون زنان کوشیده^۲ و سرتاپا با زر پوشیده^۳. گل سرخ از برای حاضران و تماشای ناظران، برگلبن تازه رخ را داده غازه. گل صدفبرگ چون فقیر بی برگ، با خرقة صد پاره و عالمی بدو نظاره. نیلوفر چون اهل کرامات در اظهار مقامات^۴ دل ازین خاکدان برکنده و سجاده بر آب افکنده. سوسن چون والهان ربوده و خایفان هرگز نبوده. نطق را کرده فراموش و با چندین زبان خواهوش. غنچه‌ها^۵ در پرده‌های رنگین چون عروسان شرمگین، اقتدا کرده بساره و بکس ننموده رخساره. قمریان چون مقربان در کار، طوطیان چون صوفیان در اذکار. بلبلان بر منابر اشجار، خطبه حمد کرده تکرار. چون بدیدم این همه صنع فاطر^۶، گشاده شد خاطر. باز گشتم بخانه بی بهانه. باز بوقت خزان هم بدان باغ اتفاق افتاد. دیدم که حکم الهی رسیده و صر صرتیر ماهی وزیده، گلها ریخته و بلبلان گریخته. لاله مرده و شکوفه پژمرده. بنفشه بیمار، نیلوفر سوگووار. نسرین افتاده نرگس جان داده. سمن^۷ آواره چمن بیچاره. ریاحین در سکه‌رات، چشم عبرت بین در قطرات. غنچه‌ها ریزیده، برگها پوسیده. جوی بارها سراب، گلزارها خراب. هوای او پرگرد، سبزه‌های او رخ زرد. نازنینان رزان، کشته تیغ خزان و باد بی سروپای، دفن کرده هر يك را بجای. ابر پریشان گریبان، رعد نوحه گری غران^۸. نار در دل انارپنهان، انگور را خون از دیده روان. آسمان جامه کبود پوشیده، زمین رخ را خراشیده. زاغ در آن مصیبت نگاه کرد و جامه در خود سیاه کرد. طوفان از باغ برآمده

۱- در نسخه م، ش: جوانمردی. ۲- در نسخه م، ش: گل زرد

چون زنان بزبور کوشیده. ۳- از نسخه م، ش. در متن: با زیور.

۴- از نسخه م، ش. در متن: در اظهار کرامات. ۵- از نسخه م. در متن: چون عروسکان

۶- از نسخه م. در متن: چون بدم صنع فاطر. ۷- از نسخه ش. در متن: ثمر. نسخه م:

یاسمن. ۸- از نسخه م: در متن: رعد نوکردی. نسخه ش. و رعد در نوحه گری غران.

و بجای بلبل کلاغ در آمده . سحاب در آن حالت نگریسته ، انبأ الله گفته و گریسته . همچنین بهار حیات را تیر ماهیست ، بامداد عمر را شبانگامیست . غره عمر را محاقست ، نکاح کامرانی را طلاقست . اکنون بحکم این اشارت از تنعمات نفسانی و تلذذات شهوانی ندامتی^۱ نمای و بعهد دیانتی و صیانتی روی آور براه^۲ [ای مرد بی راه]^۳ که هر که در جوانی نخم سعادتی^۴ نکاشت ، زیان کرد و سودی^۵ نداشت و چون جوانی رفت بی ادبا ، فلن تستطیع له طلبا .

مثنوی

جوانی را غنیمت دان و دریاب	جوانی میدهد باری بهرباب
جوانی قوت هر کار دارد	جوانی منفعت بسیار دارد
که پیری را نباشد قوت و زور	جوانی زهد و طاعت را دهد نور
که طاعت در خور آمد از جوانان	جوانی را بطاعت صرف گردان
دعاهای جوانان مستجابست	جوانی را بحضرت قدر و آبت

مر شیر را پیشه ، مر مرد را پیشه ، جوانا ترانه بسخن خدا پروا و نه در کوی دوست ماوا . نه ترك بزه و نه برگ مزه . نگوئی در چه راهی و یا کرا میخواهی .
 نه رای صیامی نه پای قیامی . نه خدمت تمامی نه عبودیت مدامی . نه حلاوت طاعتی و نه حضور ساعتی . با چندین عیوب امید قرب عتلام الغیوب . دیگ بی آتش نپزد ، گلخنی ندیمی شاه را نسزد . اینک حساب فردا ، تو غافل دردا .
 چشم عبرت باز کن و فکرت آغاز کن . آخر نگوئی که منقصت چرائی و ازین منحصت بر چه رایی ؟ از هوایت ننگ است یا با خدایت جنگ است . بغایت بد خصالی و هنوز در امید وصالی . ای گنه ور چون منافقات ، کی رسی در آن

۱ - نسخه م ندامت . ۲ - از نسخه م . در متن: روی را آور براه .

۳ - از نسخه م . ۴ - نسخه م ، ش : عبادت .

۵ - نسخه م ، ش ، سود .

سر ادقات . بس کن ای مرائی که با خدا بر نیائی : اگر طالب اقبالی چرا فارغ
 بالی؟ تابکی در خوابی، وقتست که دریابی . آبروی دین مریز و با پروردگار
 خود مستیز . تا چند بدروی، هر چه کاری بدروی . زشت بودی مغز شو، پوست
 بودی مغز شو . نیک باش در خلا چنانکه هستی در ملا .
 والحمد لله رب العالمین . قد تم فی ۱۵ ربیع الآخر سنه ۸۵۳ .

شرح آیات واحادیث

ازمقدمه کتاب

۱ - رفع السماوات بغير عمد .

اشاره بآیه دوم ازسوره رعد است که در آنجا چنین میفرماید :
الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر
الشمس والقمر - یعنی خداست آنکه برافراشت آسمانها را بدون ستونی که
به بینید آنرا ، پس مستقر شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را .
در متن کتاب رفع السماء نوشته که درست نیست ولی در نسخه شهید
علی پاشا والهیات رفع السماوات میباشد .

۲ - ثم استوی علی العرش .

این آیه در چندین جا از قرآن آمده ، از جمله همان آیه دوم ازسوره
رعد است که در شماره ۱ گفته شد .

۳ - وجعل الظلمات والنور .

اشاره بآیه ۱ ، ازسوره انعام است که در آنجا میفرماید : الحمد لله
الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور - یعنی ستایش مر خدا را
که آفرید آسمانها وزمین را و گردانید تاریکی ها و روشنی را .

۴ - وخلق اللیل والنهار .

اشاره بآیه ۳۳ ، ازسوره انبیا میباشد که در آنجا میفرماید :
وهو الذی خلق اللیل والنهار و الشمس والقمر ، کل فی فلك

یسبحون - یعنی واوست که آفرید شب وروز و آفتاب و ماه را ، همه در سپهر
شنا میکنند .

۵ - وسخر الشمس والقمر .

جزو آیه دوم از سوره رعد است که در شماره ۱ نوشته شد .

۶ - وهو الذى يرسل الرياح .

اول آیه ۵۶ سوره اعراف است - یعنی واوست که میفرستد بادها را

۷ - سبحانه ان يكون له ولد .

جزو آیه ۱۷۰ ، از سوره نساء میباشد که در خطاب به نصارا چنین

میفرماید : انما الله اله واحد، سبحانه ان يكون له ولد - یعنی جزاین نیست که

خدا ، خدای یگانه است ، منزّه است او از اینکه بوده باشد مرورا فرزندى .

۸ - له الملك وله الحمد .

اشاره بآیه اول سوره تغابن است . اينك آیه :

يستبح لله ما فى السموات وما فى الارض له الملك وله الحمد وهو على كل

شىء قدير - یعنی تسبیح میکند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است .

مروراست پادشاهی و مروراست ستایش واوست بر هر چیز توانا .

۹ - لا تأخذه سنة ولا نوم .

اشاره است به قسمتی از آیه ۲۵۵ سوره بقره که باسه آیه پشت سرش

بنام آیه الکرسی معروف است و حقایق بسیار ارزنده و آموزنده ای را از لحاظ

خدا شناسی در بردارد . اينك قسمت اول آیه :

الله لا اله الا هو الحى القيوم ، لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فى السموات

وما فى الارض - یعنی الله است آن خدا، نیست خدا مگر او که زنده پاینده است ،

نگیرد او را خواب سبک و نه خواب سنگین ، مروراست آنچه در آسمانها و آنچه

در زمین است :

۱۰ - وهو عليم بذات الصدور.

قسمت آخر آیه ششم از سوره حدید است که در شرح صفات خدا میباشد. معنی آن این است که او دانا است بآنچه که در سینه‌ها یا در دلها میباشد.

۱۱ - وعنده مفاتيح الغيب .

آغاز آیه ۵۹ ، از سوره انعام است که درباره دانش خدای بزرگ میباشد. اینک آیه :

وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البتروالبحر و ما تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ، ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين- و نزد اوست کلیدهای نهانی ، نمی‌داند آنرا مگر او و میداند آنچه در دشت و دریاست و نمی‌افتد هیچ‌برگی مگر اینکه میداند آنرا و نه‌دانۀ در تاریکی‌های زمین ، نیست تری و نه خشکی مگر اینکه در کتابی است روشن .

۱۲- فتبارك الله رب العالمين .

قسمت آخر آیه ۶۴ سوره مؤمن است که در وصف خدا میباشد. آیه چنین است : الله الذی جعل لكم الارض قراراً و السماء بناءً و صورکم فاحسن صورکم و رزقکم من الطيبات ذالکم الله ربکم فتبارك الله رب العالمين - یعنی خداست آنکه گردانید برای شما زمین را آرامگاه و آسمان را بنای افراشته و صورت‌بندی کرد شمارا ، پس نیکو ساخت پیکرهای شمارا و روزی داد شمارا از پاکیزه‌ها ، این است خدا پروردگار شما ، پس بزرگوار است خدا پروردگار جهانیان .

۱۳ - وما محمد الا رسول .

اشاره بآیه ۱۴۴ ، از سوره آل عمران است که میفرماید :

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل - و نیست محمد مگر

فرستاده‌ای ، بتحقیق گذشته‌اند پیش از او فرستادگان .

۱۴ - انّی لکم رسول امین .

این آیه از زبان پیامبران خدا خطاب به قوم خود میباشد که در سوره شعرا چندین بار آمده است . یعنی هر کدام از آنان بقوم خود می گفتند بدرستی که من برای شما فرستاده‌ای هستم امین .

۱۵ - ظلوم کفّار .

اشاره است به آخر آیه ۳۴ سوره ابراهیم که در آنجا میفرماید : انّ الانسان لظلوم کفّار - یعنی بدرستی که انسان هر آینه سخت ستمکار ناسپاس است .

۱۶ - وانا ادعوکم الی العزیز الغفّار .

اشاره بآیه ۴۲ ، از سوره مؤمن است که دنباله آیه‌های جلوتر میباشد و در بیان حال مؤمن آل فرعون است که بطرفداری از حضرت موسی علیه السلام برخاست و مردم را به پیروی از او دعوت کرد . اینک آیه ۴۱ و ۴۲ :

ویاقوم مالی ادعوکم الی النجوة وتدعوننی الی النار . تدعوننی لا کفر بالله واشرک به مالیس لی به علم وانا ادعوکم الی العزیز الغفّار - وای قوم ، چیست مرا که میخوانم شما را بسوی رستگاری و میخوانید مرا بسوی آتش . میخوانید مرا که کافر شوم بخدا و شریک سازم با آنچه نیست مرا بآن دانشی و من میخوانم شما را بسوی خدای توانای آمرزنده .

۱۷ - والهنا والهکم واحد .

اشاره بآیه ۴۶ ، از سوره عنکبوت است که در آنجا چنین میفرماید : ولا تجادلوا اهل کتاب الاّ بالّتی هی احسن ، الاّ الذّین ظلموا منهم وقولوا آمنّا بالّذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون - و خصوصت مکنید با اهل کتاب مگر آنچه که آن بهتر است ، مگر آنانکه ستم کردند از ایشان و بگوئید ایمان آوردیم با آنچه فرو فرستاده شد بسوی ما و فرو فرستاده

شد بسوی شما و خدای ما و خدای شما یکی است و مائیم مر اورا گردن نهادگان .

۱۸ - اتبعونی اهدکم سبیل الترشاد .

اشاره بآیه ۳۸ ، ازسوره مؤمن است که از زبان مؤمن آل فرعون خطاب بقوم خود میباشد . راجع به داستان مؤمن آل فرعون در شماره ۱۶ باسخن کوتاه گفت و گو کردیم . اینک آیه : وقال الذی آمن یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الترشاد - یعنی وگفت آنکه ایمان آورد ، ای قوم من پیروی کنید مرا تا هدایت کنم شمارا براه راست .

۱۹ - قالوا الآن جئت بالحق .

مربوط به آیه ۷۱ ، ازسوره بقره است که برپایه داستانی میباشد. خلاصه داستان این است که در میان بنی اسرائیل مردی بود بسیار توانگر و مال دار و هیچ فرزند نداشت . دارای دو برادرزاده بود که از مال دنیا بهره نداشتند و زندگی را بادرویشی می گذراندند . بارها نزد عموی خود رفتند و از او خواستند که به آنان چیزی دهد و آنانرا یاری کند ، ولی درخواستشان بجائی نرسید . سرانجام کار آن دو برادر سراغ برادر پدر رفتند و او را کشتند و خواسته اش را بردند . سپس جنازه اش را برده در میان دوروستا نهادند و فریاد وزاری بر آوردند که عموی ما را کشته اند. مردمان از هر دودیه گرد آمدند و هیچکس نمی دانست که او را کی کشته است . آن دو برادرزاده بر مردم این دوده دعوی کردند و قصاص خون می خواستند . مردم این دوده هر یک دیگری را متهم می کردند و در میان آنان اختلاف افتاد و کار به نبرد زد و خورد کشید . نزد حضرت موسی رفتند و قصه را باز گفتند و چاره خواستند . پیغمبر خدا پاسخ داد باید قاتل را پیدا کرد . اگر پیدا شود باید او را کشت و دیت هم از هر دودیه می افتد و الادیت مقتول بر مردمان این دوده خواهد بود که باید بالسویته پردازند . چون قاتل پیدا نشد و کار اختلاف

و کشمکش بالا گرفت، مردم همه گرد آمدند و پیش موسی رفتند و گفتند از خدا بخواهد تا قاتل پیدا شود. موسی دعا کرد و از خدای تعالی خواست تا قاتل را نشان دهد. خدا گفت به آنان بگو گاوای بکشند و پاره‌ای از آن را بر مرده زنند تا مرده زنده شود و بگوید که او را کی کشته است. موسی پیام خدا را بآنان ابلاغ کرد، مردم این پاسخ را مسخره پنداشتند و به بهانه تراشی و پرسشها پرداختند. گفتند از خدا بخواه معلوم کند این گاو چگونه باشد؟ گفت نه جوان باشد نه پیر. گفتند این گاو چه رنگ باشد؟ پاسخ داد زرد رنگ باشد که مردم از دیدارش شادمان گردند. گفتند از خدا بخواه معلوم کند این گاو کار کرده باشد یا کار نکرده؟ موسی پاسخ داد هیچ کار نکرده باشد، نه در کار کشاورزی و نه در کار آب کشیدن. بنی اسرائیل دیگر بهانه نگرفتند و گفتند: الآن آوردی راست. یعنی حالا درست گفتی. سپس رفتند و گاو را بانسانی هائی که گفته شد در نزد پیرزنی پیدا کردند. پیرزن باین شرط حاضر به فروختن گاو شد که پس از کشتن پوست آنرا پراز دینار کنند و باو بدهند. آنان هم بناچار پذیرفتند و خریدند و کشتند. پاره‌ای از آنرا برداشتند و بردند و بر آن کشته زدند. آن کشته بقدرت خدا زنده شد و نشست و قاتلین خود را که دو برادر زاده اش باشد معرفی کرد. موسی فرمود آن دو برادر- زادگان او را آوردند و کشتند و خلع از آن بلانجات یافتند.

۲۰- وقالوا قلوبنا غلفت .

اشاره بآیه ۸۸، از سوره بقره است در بیان حال و گفتار قوم یهود نسبت به پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه که در برابر دعوت او بدین اسلام لجاجت می‌ورزیدند و از روی استهزاء می‌گفتند دلهای ما در غلاف است و آنچه که تو می‌گوئی درد ما نمی‌نشیند و اثر نمی‌کند.

۲۱- اقتلوا المشرکین .

اشاره است به آیه پنجم از سوره توبه که در آن چنین میفرماید: فاذا

انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدولهم کتل مرصد، فان تابوا واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة فخلتوا سبيلهم ان الله غفور رحيم - پس چون به پایان رسد ماههای حرام پس بکشید مشرکان را هر جا که یافتید آنان را و بگیریدشان و حبس کنیدشان و بنشینید برای ایشان بهر راهگذری ، پس اگر توبه کردند و برپای داشتند نماز را و دادند زکات را ، پس خالی سازید راه ایشان را ، بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست .

۲۲ - واقعدوا لهم کتل مرصد .

جزو همان آیه ۵ سوره توبه است که در شماره ۲۱ گفته شد .

۲۳ - اوحی (سید اوحی علوم من لدنی اقتباس)

کلمه اوحی در اینجا اشاره بآیه دهم از سوره نجم است که با آیه های جلوتر و پشت سرش ، نمودار معراج حضرت ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه و آله میباشد . در آیه مزبور که نشان دهنده تقرب کامل آن حضرت به بارگاه قدس احدیت و بهره ورشدن از آموزشهای وحی غیبی و تعالیم لاریبی است ، چنین میفرماید: فاوحی الی عبده ما اوحی - یعنی پس وحی کرد خدا به بنده اش محمد آنچه را که وحی کرد یا آنچه را که وحی کردنی بود .

مفهوم آیه بعبارت واضح تر این است که پیامبر خدا مراحل کمالات معنوی را در پیرامون قوس صعودی طی کرد و بنقطه وحدت رسید . در این هنگام بود که خداوند متعال درهای دانش را بروی او گشود و آنچه را که از اسرار و احکام و تعالیم دینی بود از راه وحی باو یاد داد و با کتاب جامع و کامل مأمور هدایت مردم کرد .

۲۴ - او ادنی (شاه او ادنی سریر رب زدنی التماس)

کلمه او ادنی هم از آیه نهم سوره نجم است که طی مراحل معراج پیغمبر را در تقرب به درگاه خدا از قاب قوسین هم بالاتر می برد و بمقام نزدیکتر

میرساند .

آیه نهم با آیه جلوترش چنین است : ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی - یعنی پس نزدیک شد سپس نزدیکتر شد . پس بود بقدر دو کمان یا نزدیکتر - مقصود این است که پیغمبر خدا در طی مراحل معراج به خدا نزدیک و باز هم نزدیکتر شد تا اینکه مقدار بهم رسیدن دو کمان حاصل آمد و بنقطه آغازین قوس نزولی و نقطه پایان قوس صعودی که عالم وحدت میباشد رسید و یا از آن هم نزدیکتر شد و فنا فی الله گشت .

موضوع قاب قوسین که نکات دقیق عرفانی را در بردارد مفصل است . این بنده شرح آن را در کتابی بنام (قاب قوسین) نوشته ام . کسانی که خواهان اطلاعات بیشتر باشند ، می توانند بآن کتاب مراجعه کنند .

۲۵ - ربّ زدنی .

اشاره است بآخر آیه ۱۱۴ سوره طه که در آنجا برای دعا کردن بدرگاه خدا به پیغمبرش دستور میدهد و میفرماید . وقل ربّ زدنی علماً - یعنی ای پیغمبر بگو ای پروردگار من زیاد کن مرا دانش ، یادانش مرا زیاد کن - حقیقتاً دعای خوبی است برای همه و بویژه برای پژوهندگان که از خدا بخواهند بردانش آنان بیفزاید .

۲۶ - حسبی الله (راز او در خانقاه حسبی الله بی شمار) .

اشاره بآیه ۱۲۹ سوره توبه و آیه ۳۹ سوره زمر است .

در آیه ۱۲۹ سوره توبه چنین میفرماید : فان تولّو فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلّت و هو ربّ العرش العظیم - ای محمد پس اگر مردم روی گردان شوند از تو ، پس بگو بس است مرا خدا ، نیست خدائی مگر او ، براو توکلّت کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ .

در آیه ۳۹ سوره زمر میفرماید : قل حسبی الله علیه توکلّ المتوکلّون -

یعنی ای محمد بگو بس است مرا خدا ، بر او تو کَل می‌کنند تو کَل کنندگان .

۲۷ - لی مع الله (نازاو دربارگاه لی مع الله بی قیاس)

اشاره بحدیث شریف نبوی است که در مقام استغراق و فنا فی الله میفرماید :
لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل - یعنی مرا باخدای خود
وقتی است که نمی‌گنجد بامن در آن هیچ فرشتهٔ مقرب و هیچ پیغمبر مرسل .

۲۸ - وسلام علی عباده التذین اصطفی .

اشاره به آیهٔ ۵۹ سورهٔ نمل است که چنین میفرماید : قل الحمد لله وسلام
علی عباده التذین اصطفی الله خیرا منا یشر کون - بگوستایش مرخدارا و سلام
بر بندگانش که برگزید ، آیا خدا بهتر است یا آنچه که شریک می‌آورند .

از باب اول

۱ - روضهٔ جنات (روضهٔ جنات فردوس دوم شهر هری)

یادآور قسمت دوم آیهٔ ۲۲ سورهٔ شوری میباشد که در آن میفرماید :
والذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات لهم ما یشاؤون عند ربهم
ذالك هو الفضل الكبير - یعنی و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته ،
در مرغزارهای باغها مرایشانراست آنچه خواهند نزد پروردگارشان ، آنست
آن فضل بزرگ .

۲ - من سلوا (من وسلوا سالیان آرند از صحرا و دشت) . دو کلمهٔ من
وسلوا که اولی بمعنی انگبین درخت و دومی بمعنی پرندهٔ کوچکی بنام کَرک
(بروزن فلک) است ، یادآور آیهٔ ۵۷ سورهٔ بقره و آیهٔ ۱۶۰ سورهٔ اعراف و آیهٔ
۸۰ سورهٔ طه میباشد که در آنها از فرود آمدن این دو نعمت آسمانی برای بنی اسرائیل
سخن میراند (هنگامی که در بیابان بودند) . در آیهٔ ۵۷ سورهٔ بقره که نمودار

مفهوم دو آیه دیگر از سوره اعراف و طه نیز میباشد خطاب به بنی اسرائیل چنین میفرماید : وظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المنّ والسّٰوی - یعنی سایبان کردیم بر شما ابر را و فرو فرستادیم برای شما انگبین درخت و کرک بریان را .

معنی واژه من واضح است و در کتابها آنرا به انگبین درخت و ترنجبین یا ترنگبین برگردانده اند که چیزی است شبیه عسل و شیرین ولی سفید است و مانند شبنم بر روی درختان می نشیند . بنابراین باید درباره واژه سلوا کمی صحبت کنیم که در خور بررسی میباشد . در تفسیرها آنرا بمعنی پرندۀ کوچکی آورده اند شبیه تیهو ، اما از آن کوچکتر . در فارسی آنرا بنامهای : سمانه ، کرک (مانند فلك) ، کرچفو (مانند لبلبو) یاد کرده اند و برابر بلدرچین در ترکی دانسته اند که پرندۀ کوچکی است . نام دیگر آن در فارسی ورتیج یا وردیج میباشد . در کردی کره واله (مانند همه ساله) گویند .

چون این دو نعمت آسمانی در تورات سابقه دارد ، از این رو باید برای بهتر شناختن آنها باین کتاب مقدس باستانی نیز مراجعه کنیم .

در باب شانزدهم سفر خروج از بند ۱۲ به بالا درباره من و سلوی صحبت میکنند و چنین میگویند : و خداوند موسی را خطاب کرده گفت : شکایتهای بنی اسرائیل را شنیده ام . پس ایشان را خطاب کرده بگوید در عصر گوشت خواهید خورد و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم . و واقع شد که در عصر سلوی^۱ بر آمده لشکرگاه را پوشانید و بامدادان شبنم گرد آگردد اردو نشست و چون شبنمی که نشسته بود برخاست ، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق مدور و خورد مثل ژاله بر زمین بود و چون بنی اسرائیل این را دیدند

۱ - در عبری بصورت (سلوی) ، بروزن (خدایوم) می نویسند ولی باهنگ (سلاو)

بیکدیگر گفتند که این من است^۱، زیرا که ندانستند چه بود. موسی بایشان گفت این آن نان است که خداوند بشما میدهد تا بخورید.

در بند ۳۱ همان باب میگوید: من مثل تخم گشنیز سفید بود و طعمش مثل قرصهای عسلی.

در باب یازدهم سفر اعداد نیز از بند ۲ به بالا درباره چگونگی من سخن میراند و میگوید: من مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل شکل مُقل و قوم گردش کرده آنرا جمع می نمودند و آنرا در آسیا خورد می کردند یادرهاون میگویند و در دیکها پخته، گرده ها از آن میساختند و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود و چون شبم در وقت شب بر اردو می بارید، من نیز بر آن میریخت.

در همین سفر اعداد از بند ۳۱ به بالا از سلوی یاد میکند و میگوید: پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند و بادی از جانب خداوند وزیده سلوی را از دریا بر آورد و آنها را با طرف لشکرگاه تخمینا یک روز راه باین طرف و یک روز راه بآن طرف پراکنده ساخت و قریب بدو ذراع از روی زمین بالا بودند و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود ده حو م جمع کرده بود و آنها را با طرف اردو برای خود پهن کردند. در قاموس کتاب مقدس میگوید سلوی از افریقا بطور زیاد حرکت کرده بشمال روند که در جزیره کاپری ۱۶۰۰۰ دریک فصل از آنها صید نمودند و در نزدیکی نتونو ۱۰۰۰۰۰ دریک روز صید شد. برخی از سیاحان گویند ایشان جماعت سلوی را دیده اند که مثل ابر روی هوا را تیره و نارگردانیده است و این مرغ از راه دریای قلمز آمده خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده در شبه جزیره سینا داخل میشود و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است باسانی باد دست

۱ - این من است ؟ یعنی این چیست . در عبری بصورت (من) می نویسند

(بدون تشدید) و باهنگ : (مان) میخوانند . یعنی چیست ؟

گرفته میشود و چون پرواز نماید غالباً نزدیک بزمین بود چنانکه در سفر اعداد باب ۱۱ بند ۳۱ بدین مطلب اشاره رفته است که قریب بدو ذراع از روی زمین بالا بودند .

۳- لا یتناکل نفس هداها .

اشاره به قسمت اول آیه ۱۳ سوره سجده میباشد که میفرماید : ولوشئنا لا یتناکل نفس هدیها- یعنی واگر میخواستیم هر آینه میدادیم به هر نفسی هدایتش را .
۴- ردای توفهم ازارت .

درباب (ازر) از منتهی الارب می نویسد : از ارچادر و شلووار و هر چیز که بپوشد ترا و پرهیزکاری وزن و میش ماده و نفس وذات . فی الحدیث : قال الله تعالی العظمة ازاری و الکبریاء ردائی - از اروردارا مثل زده در متفرد بودن خود در صفت عظمت و کبریاء- رداء بالکسر والمد ، چادر و شمشیر و کمان و عقل و جهل و هر چیز که زینت دهد یا عیب ناک گرداند . از لغات اضداد است .

۵- فهی یومئذ واهیه .

اشاره بآیه ۱۶ سوره حاقه است که میفرماید : وانشقّت السماء فهی یومئذ واهیه - یعنی و شکافته میشود آسمان ، پس آنست روز سست .

۶- انّ هذا لشیء عجاب .

اشاره است به آیه ۵ سوره ص در بیان حال کفار که از دعوت پیامبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه به پرستش خدای یگانه تعجب میکردند و می گفتند : أجعل الآلهة الهاً واحداً ؟ انّ هذا لشیء عجاب - یعنی آیا کرد خدایان را یک خدا ؟ بدرستی که این هر آینه چیزی است عجیب !

۷- جنّت اینک فادخلوها خالدين

اشاره است بآیه ۷۳ سوره زمر در بیان عاقبت حال پرهیزکاران که روز قیامت به بهشت میروند و از نعمت جاودانی بهره مند میگردند . اینک آیه :

وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً حتى اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين - وبرده می شوند آنانکه قرسیده اند از پروردگارشان بسوی بهشت گروه گروه، تا اینکه بیایند آنجا وگشوده شود درهای آن وگویند بآنان نگهبانان آن بهشت : درود بر شما ، خوش باشید ، اندر شوید آنجا جاودانیان .

از باب دوم

۱ - والنهار مبصر

اشاره است بآیه ۶۷ سوره یونس و ۸۶ سوره نمل و ۶۱ سوره مؤمن . در سوره یونس که نمودار مفهوم آیه های دیگر نیز میباشد میفرماید : هو الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار مبصراً ان في ذلك لآيات لقوم يسمعون - یعنی اوست که قرارداد برای شما شب را تا آرام گیرید در آن و روز را روشنایی یار و روشنایی بخش ، بدرستی که در این هر آینه آیتهاست برای گروهی که می شنوند .

۲ - ان للمتقين (چمن ان للمتقين)

اشاره است بآیه ۳۴ سوره قلم که در آن میفرماید : ان للمتقين عند ربهم جنات النعیم - یعنی بدرستی که برای پرهیزکاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پر ناز و نعمت است .

۳ - شاهد و مشهود

یاد آور آیه سوم از سوره بروج است که شرح آن در تفسیرها آمده . این آیه بادو آیه جلوترش که باهم ارتباط دارند بدینسان است : والسماء ذات البروج و اليوم الموعود و شاهد و مشهود - یعنی سوگند باسماں صاحب برجها و روز وعده کرده شده و شاهد و مشهود .

معنی این دو کلمه گواه و گواهی داده شده بر او ، یابیننده و دیده شده میباشد ، ولی تأویلاتی هم دارند که در تفسیرها ذکر شده .

۴- ان ربی رحیم ودود

اشاره بآیه ۹۰ سوره هود است که دنباله آیه های جلوتر از زبان شعیب بیغمبر خطاب به قوم خود میباشد . اینک آیه : واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود - یعنی و آمرزش بخواید از پروردگارتان سپس بازگشت کنید بسوی او بدرستی که پروردگار من مهربان و دوست دار است .

در متن کتاب نوشته شده است ان ربی غفور ودود ، ولی باین صورت در قرآن پیدا نشد و آیه صحیح همان است که در سوره هود آمده

۵ - وبالاسحارهم یتستغفرون

اشاره بآیه ۱۸ سوره ذاریات است که باسه آیه جلوتر و یک آیه پشت سرش در بیان سرانجام نیک پرهیزکاران میباشد . آیه ها از شماره ۱۵ تا پایان شماره ۱۹ بدینگونه است : ان للمتقین فی جنات و عیون ، آخذین ما آتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذالک محسنین ، کانوا اقلیلامن اللیل ما یتبعون وبالاسحارهم یتستغفرون و فی اموالهم حق للسائل والمحرور - بدرستی که پرهیزکاران در بهشتها و چشمه - سارها اند . فراگیرند گانند آنچه را میدهد بآنان پروردگارشان ، بدرستی که ایشان بودند پیش از آن نیکوکاران . بودند اندکی از شب را خواب می کردند . و در سحر گاهان ایشان آمرزش میخواستند . و در اموالشان بهره بود برای خواننده و محروم .

۶ - من اخلص لله تعالی اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه الی

لسانه - حدیث شریف نبوی است . یعنی هر کس اخلاص ورزد در عمل برای خدای تعالی چهل صباح ، ظاهر می شود چشمه های حکمت از قلبش برزبانش .

۷ - وانک لعلی خلق عظیم .

آیه چهارم از سوره قلم است در وصف خوی پسندیده حضرت ختمی مرتبت صلوات الله وسلامه علیه . یعنی و بدرستی که توئی هر آینه برخورداری بزرگ

۸ - بسم الله الرحمن الرحيم

سرآغاز سوره های قرآن است . یعنی بنام خداوند بخشنده مهربان .

۹ - خوش دولتی که سیرتو باشد بسوی عرش

هر شب ز کنج مسجد اقصای نیمشب

یادآور آیه اول سوره اسراء میباشد که بنام سوره بنی اسرائیل نیز خوانده می شود . اینک آیه :

سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصا الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السميع البصير - یعنی پاکست آنکه برد بنده اش (محمد) را شبانه از خانه کعبه به دورترین مسجد (بیت المقدس) که برکت دادیم پیرامونش را ، تابنمایانیم او را (محمد را) از آیتهای خودمان ، بدرستی که اوست شنوای بینا .

شرح چگونگی سیر شبانه پیامبر خدا از مکه به بیت المقدس ، در تفسیرها بتفصیل نوشته شده است .

۱۰ - اسجدوا (روی را بر خاک پاک اسجد و بنهاده اند)

اشاره بآیه هائی است درباره سجده کردن فرشتگان به آدم علیه السلام .

یکی از آنها آیه ۳۴ سوره بقره است که در آن چنین میگوید :

و اذقلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابى واستكبر وكان من الكافرين - وهنگامی که گفتیم به فرشتگان سجده کنید آدم را ، پس سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و سرکشی نمود و شد از کافران .

۱۱ - ارنی (عربده ارنی آغاز کند)

اشاره بآیه ۱۴۳ سوره اعراف است در بیان رفتن موسی علیه السلام

به کوه طور و خواهش کردن از خدا که خود را باونشان دهد و جواب لن ترانی شنیدن اینک آیه :

ولمّا جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربّه ، قال ربّ ارنى انظر اليك ، قال ان ترانى ولكن انظر الى الجبل فان استقرّ مكانه فسوف ترانى ، فلمّا تجلّى ربّه للجبل جعله دكّا وخرّ موسى صعقاً - و چون آمد موسى بوقت مقرر ما وسخن گفتم با او پروردگارش ، گفتم اى پروردگار من ، بنما مرا كه بنگرم بتو ، گفتم هرگز نخواهى ديد مرا وليكن بنگر بكوه پس اگر قرار گرفت در جايش پس زود باشد كه بينى مرا ، پس چون تجلى كرد پروردگارش به كوه ، گردانيد آنرا ريزريز و برو در افتاد موسى بيهوش .

۱۲- والله يهدى من يشاء .

اشاره به قسمت دوم آيه ۲۱۳ سوره بقره است كه مي فرمايد : والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم - يعنى خدا راه مينمايد هر كه را ميخواهد ، براه راست .

۱۳- يؤمنون بالغيب .

اشاره بآيه دوم وسوم سوره بقره است كه مي فرمايد : ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين . الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون - يعنى اينست كتاب ، نيست شك در آن ، راهنماست پرهيزكاران را . آنانكه ايمان مى آورند به نهانى و برپاى ميدارند نماز را و از آنچه روزى داديم ايشانرا انفاق ميكنند .

پير طريقت خواجه عبدالله انصاري رحمه الله عليه در تفسير خود معنى كلمه غيب را چنين بيان ميكند :

غيب بر سه گونه است : غيبى هم از چشم وهم از خرد ، و غيبى از خرد نه از چشم ، و غيبى از چشم نه از خرد . اما آن يكي كه از چشم غيب است نه از خرد آخرتست سراى آن جهاني و فرشتگان روحاني و جنّيان از چشم

پوشیده‌اند اما علم را حاصلند و در عقول معلوم و آنچه از عقل غیب است نه از چشم ، لونهاست و صوتها . چشم را وحس را حاصل‌اند و از عقول غیب . و او که از عقل غیب است و از چشم ، امروز الله تعالی است در دنیا ، از چشم و خرد هر دو غیب است و فردا در آخرت از عقل غیب است ، مؤمنان باین همه گرویده‌اند در تصدیق خبیر بنور تعریف .

۱۴ - ان فی ذلك لذكری لاولی الالباب .

اشاره است بآیه ۲۱ سوره زمر که در آنجا چنین میفرماید : الم تر ان الله انزل من السماء ماءً فسلكه ينابيع فی الارض ثم یخرج به زرعاً مختلفاً الوانہ ثم یهیج فتراً مصفراً ثم یجعلہ حطاماً ان فی ذلك لذكری لاولی الالباب - یعنی آبیانه بینی که خدا فرو فرستاد از آسمان آب را پس روان گردانید آنرا چشمه‌ها در زمین پس بیرون آرد بدان کشت را که مختلف است رنگهای آن ، پس خشک میشود ، پس بینی آنرا زرد شده ، پس می‌گرداند آنرا ریزریز ، بدرستی که در این هر آینه پندیست مر صاحبان خرده‌ها را .

در متن کتاب نوشته است ان فی ذلك لآیات لاولی الالباب ، ولی در نسخه الهیات مطابق آیه ۲۱ سوره زمر یاد کرده است .

۱۵ - یا ایها المزمّل قم اللیل .

اشاره به دو آیه اول سوره مزّمّل است خطاب به پیغمبر رحمت درباره نماز شب که شرح آن در تفسیرها نوشته شده . آیه‌ها چنین است : یا ایها المزمّل . قم اللیل الاّ قلیلاً - یعنی ای جامه بر خود پیچیده . برخیز شب را مگر اندکی .

۱۶ - والذین اوتوا العلم درجات .

اشاره بآیه ۱۱ سوره مجادله است راجع به نشست و برخاست مؤمنین در مجالس پیغمبر و جا باز کردن برای دیگران که به مجلس وارد می‌شوند .

اینک آیه: یاایهاالذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و اذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر - ای کسانی که ایمان آورده اید ، چون گفته شود بشما جای باز کنید در مجالس ، پس جای باز کنید تا جای باز کند خدا برای شما و چون گفته شود برخیزید ، پس برخیزید که بلند گرداند خدا آنانرا که گرویدند از شما و آنانرا که داده شده بآنان دانش ، پایگاهها را و خدا بآنچه می کنید آگاه است .

۱۷- النوم حدث.

حدیث شریف نبوی است - یعنی خواب در حکم حدث (بیرون آمدن باد) است و باعث بطلان وضو می باشد و نماز گذار باید پس از بیدار شدن وضو بگیرد حدیث دیگری هم از پیامبر گرامی در صفحه ۳۶ جلد اول کتاب راهنمای مذهب شافعی تألیف جناب حاج سید محمد شیخ الاسلام کردستان چاپ سال ۱۳۳۷ نوشته شده که در تأیید خبر فوق می باشد. حدیث مزبور چنین است: العین و کاء السّه فمن نام فلیتوضاً - یعنی دو چشم حفاظ بند نشیمن گاهند، پس هر که خوابید باید وضو بگیرد. دو چشم در اینجا کنایه از بیداری است که از حدث جلوگیری میکند .

بنابگفته جناب شیخ الاسلام کردستان، آغاز این حدیث در صفحه ۲۱۰ جلد اول کتاب: نیل الاوطار تألیف شوکانی، بصورت: العین و کاء السّه، می باشد - یعنی چشم حفاظ بند نشیمن است .

۱۸- امتی غر محجلون من آثار الوضوء .

فرمایش پیامبر رحمت علیه الصلوة والسلام می باشد - یعنی امت من پیشانی درخشدگان و دست و پا سفیدند از آثار وضو - مقصود این است که از مراقبت

در وضوی زیاد گرفتن و عمل وضو را بطور کامل و خوب انجام دادن، پیشانی و دست و پایشان همیشه پاک و درخشان است .

در تأیید این حدیث ، بنا بقول جناب حاج شیخ الاسلام کردستان ، خبر دیگری است در صفحه ۱۶۸ جلد اول نیل الاوطار شوکانی که در آنجا چنین میفرماید: انتم الغر المحجلون يوم القيامة من اسباغ الوضوء ، فمن استطاع منكم فليطل غرته ونحجیله - یعنی شما درخشدگان و دست و پاسفیدها کنید در روز قیامة از کامل کردن وضوء ، پس هر کس بتواند از شما باید طول بدهد درخشندگی پیشانی و سپیدی دست و پایش را - مقصود این است عمل وضو را که باعث درخشندگی پیشانی و دست و پا میباشد ، طول بدهد و بطور کامل و خوب انجام دهد .

۱۹- الست (مرا مستان میكدۀ الستند) .

• اشاره به جمله الست بر بکم در آیه ۱۷۲ سوره اعراف است که از جهان پیش از آفرینش سخن میراند و میرساند که خدا در آنجا با گوهر آدمیان یا ارواح آنان به گفت و گو پرداخته و از آنان پرسیده است: الست بر بکم؟ یعنی آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم پاسخ داده گفته اند: بلی - یعنی بلی تو پروردگار ما هستی :

این عالم پیش از آفرینش که خدا با ارواح آدمیان گفت گو و کرده و از آنان بر الوهیت خود اقرار گرفته است، همان عالمی است که در کتابها بنام روز الست یا عهد الست یاد شده . در این کتاب هم می بینیم که پیر طریقت ما خواجه عبد الله انصاری بزبان شب از آن جهان قدس الهی یاد میکند و میگوید: مرا مستان میكدۀ الستند .

۲۰- فسوف یلقون غیبا .

اشاره بآیه ۵۹ سوره مریم است دربارهٔ مردمان بد از ملت‌های پیشین که جانشین مردمان خوب و خداپرست گشتند . در آیه‌های جلوترش از پیامبران گذشته و پیروان نیکوکار آنان سخن میراند تا میرسد بآیه ۵۹ که در آنجا میفرماید :
 فخلف من بعدهم خلف اضعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیبا - یعنی پس بازماندند پس از آنان بازماندگانی که ضایع کردند نماز را و پیروی کردند هوی و هوس‌ها را ، پس زود باشد که آنان می‌بینند رنج دوزخ را .

در متن کتاب بصورت : فسوف یلقون اثاما آمده که در قرآن پیدانشد ولی در سوره فرقان بآیه ۶۸ برمیخوریم که به کلمهٔ اثاما ختم می‌شود . اینک آیه : ومن یفعل ذلك یلق اثاما - یعنی و کسیکه بکند این را (کارهای بد را) می‌یابد عقوبت را .

۲۱- بییتون لربهم سجداً و قیاما .

اشاره بآیه ۶۴ سوره فرقان است که دنبالهٔ آیه ۶۳ ، و هر دو آیه رویهم رفته در وصف نیکوکاران می‌باشد . در این دو آیه چنین می‌فرماید : وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما . والذین بییتون لربهم سجداً و قیاما - یعنی بندگانی خدای بخشنده آنانند که راه می‌روند در روی زمین بآرامی و چون خطاب کند ایشان را نادانان ، گویند سلام . و آنانکه شب را بروز می‌آورند برای پروردگارشان ، سجده‌کننده و برپا ایستاده برای نماز .

۲۲- یاایهاالمزمل قم اللیل - در شمارهٔ ۱۵ باب دوم گفته شد .

۲۳- حب العرب من الایمان .

از قول پیغمبر اکرم است . یعنی دوست داشتن عرب از ایمان یانشانه
ایمان میباشد ، زیرا پیغمبر خدا از میان آنان برخاسته و از آن نژاد است .
۲۴- بیشتر هم ربّهم برحمة منه و رضوان .

اشاره بآیه ۲۱ سوره توبه است که با آیه جلوتر و آیه پشت سرش در
وصف مؤمنین و مهاجرین و مجاهدین در راه خدا میباشد . اینک آیه ها :
الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجه عندالله و اولئک هم الفائزون . بیشتر هم ربّهم برحمة منه و رضوان و جنّات
لهم فیها نعیم مقیم . خالسدین فیها ابدآ ان الله عنده اجر عظیم - آنانکه ایمان
آوردند و هجرت گزیدند و جهاد کردند در راه خدا با مالهایشان و جانهایشان ،
بزرگترند بمرتبه در نزد خدا و آنانند رستگاران . مژده میدهد ایشانرا پروردگارشان
بررحمتی از خود و به خشنودی و بهشتهایی برای آنان که در آنهاست نعمت پایدار ،
جاودانیانند در آن همیشه ، بدرستی که خدا نزد اوست پاداش بزرگ .

۲۵- و انک لعلی خلق عظیم - در شماره ۷ باب دوم گفته شد .

۲۶- من اخلص لله تعالی اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه
الی لسانه - در شماره ۶ همین باب .

۲۷- من اصحاب القبور :

اشاره بآیه ۱۳ سوره ممتحنه است که در آنجا میفرماید : یاایهاالذین
آمنوا لاتتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یشوا من الاخرة کما یش الکفّار من
اصحاب القبور - ای کسانی که ایمان آورده اید ، دوست ندارید گروهی را که
غضب کرده است خدا بر آنان . بتحقیق نوید شدند از آخرت همچنانکه نوید
شدند کافران از اصحاب قبور .

باب سوم

۱- اهل صفه را بدین چشم مبین .

اهل صفه یا اصحاب الصفه یاد آور آیه ۲۷۳ سوره بقره میباشد در بیان حال چهارصد تن از مردان مکه که مسلمان شدند و بسا تبعیت از پیغمبر رحمت به مدینه مهاجرت کردند و در عین تنگدستی و زحمت با کمال اخلاص به عبادت پروردگار پرداختند : چون بفرمان رسول اکرم در جلو مسجد جایگاهی ایوان مانند برای آنان ساختند که همگی در آنجا زندگی میکردند ، از این رو بنام اصحاب الصفه یا اهل صفه معروف شدند . داستان این گروه خداپرست و استوار برایمان ، در تفسیرهای بزرگ بویژه ترجمه تفسیر طبری بدرزا نوشته شده . آیه ۲۷۲ سوره بقره درباره انفاق است و پشت سر آن در آیه ۲۷۳ بویژه از انفاق باصحاب صفه اشاره میکند و میفرماید : للفقراء الذين أحصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضرباً في الأرض يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافاً وماتنفقوا من خير فان الله به عليم - یعنی از برای درویشانی که باز داشته شده اند در راه خدا که توانائی ندارند سیر کردن را در زمین ، می پندارد ایشان را ندادن توانگران از عفت گزینی ، می شناسی آنان را بسیمایشان ، سوال نمی کنند از مردمان باصرار ، و آنچه انفاق می کنید از مال پس بدرستی که خدا بآن داناست .

۲- يحسبون انهم على شئ .

اشاره به قسمت آخر آیه ۱۸ سوره مجادله است درباره منافقان از یهود . در آنجا میفرماید : ويحسبون انهم على شئ ، الا انهم هم الكاذبون - یعنی و می پندارند که آنان بر چیزی اند ، بدانکه ایشانند دروغگویان .

۳- سرّاء (سرّ سراء) .

یادآور آیه ۱۳۴ سوره آل عمران است که با آیه جلوترش درباره پاداش کردار نیکوکاران میباشد. اینک هردو آیه: و سارعوا الى مغفرة من ربكم و الجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين. الذين ينفقون في السراء والضراء والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين- وشتابید بسوی آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن آسمانها و زمین است که آماده شده برای پرهیزکاران. آنانکه انفاق میکنند در خوشی و ناخوشی و فرخورندگان خشم و عفوکنندگانند از مردم و خدا دوست دارد نیکوکاران را.

۴- والصابرين في البأساء والضراء.

اشاره بآیه ۱۷۷ سوره بقره است درباره مفهوم وسیع نیکی که در آن چنین میفرماید: ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتب والنبيين و آتى المال على حبه ذوى القربى واليتامى والمساکين وابن السبيل والسائلين وفى الرقاب و اقام الصلوة و آتى الزكوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرين فى البأساء والضراء وحين البأس اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المفلحون.

نیست نیکی اینکه بگردانید رویهاتان را سوی مشرق و مغرب، ولیکن نیکی از کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب (قرآن) و پیامبران و بدهد مال را برای دوستی او (خدا) به خویشان و یتیمان و درماندگان و راهگذریان و خواهندگان و برای آزاد ساختن بردگان و برپا دارد نماز را و بدهد زکات را و وفاکنندگان به پیمانشان چون پیمان کنند و شکیبایان در تنگدستی و رنجوری و هنگام کارزار، ایشان آن کسانیاند که راست گفتند و آنانند پرهیزکاران:

۵- بیتغون فضلا من الله و رضوانا .

اشاره است به قسمت آخر آیه ۲ سوره مائده درباره زائرین بیت الله الحرام که در آن چنین میفرماید : آمَنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ بَيْتِغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا - یعنی قصد کنندگان خانه کعبه که میجویند افزونی را از پروردگارشان و خشنودی را .

۶- و لایخافون لومة لائم .

اشاره بآیه ۵۴ سوره مائده است که از گرویدن قومی خداپرست و دلیر بدین مقدس اسلام خبر میدهد و میفرماید : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ، مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ، أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ، يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَآ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - ای کسانی که ایمان آورده اید ، هر کس برگردد از شما از دینش ، پس زود باشد که بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند او را ، نرم دلانند بر مؤمنین ، درشتی کنندگان بر کافران ، کارزار میکنند در راه خدا و نمی ترسند از سرزنش سرزنش کننده . این است افزونی خدا که میدهدش بهر که خواهد و خدا فراخ رحمت است و دانا .

این گروه خداپرست و دلیر که خدا از آمدن آنان و گرویدنشان بدین اسلام خبر میدهد ، بطوریکه در تفسیرها نوشته شده ، عسارت از مردم ایران میباشد . شرح این آیه شریفه را که مایه افتخار ایرانیان است ، بنده در کتاب : (ایرانیان از دیدگاه قرآن) نوشته ام و مدارك و مأخذ را از تفسیرها بیرون آورده در آنجا یاد کرده ام .

۷- زاد تقوی (زاد تقوی برگرفته بهر مرگ آماده اند) :

اشاره است به قسمت آخر آیه ۱۹۷ سوره بقره که میفرماید: و تزودوا فان خیرا لزااد التتقوی و اتقون یا اولی الالباب - یعنی و توشه برگیرید پس بدرستی که بهترین توشه پرهیزکاریست و بترسید از من ای صاحبان خردها .
 ۸- تُب الی الله (زب ناب تب الی الله ...).

یعنی بازگشت کن بسوی خدا .

باین صورت از قرآن و حدیث نیست ، ولی در آیه ۳۱ سوره نور و آیه ۸ سوره تحریم بصورت : (توبوا الی الله) آمده که در حالت جمع است . در آخر آیه ۳۱ سوره نور میگوید : و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعالمکم تفلحون - یعنی بازگشت کنید بسوی خدا همه ای مؤمنان ، باشد که شما رستگار شوید .

در قسمت اول آیه ۸ سوره تحریم میگوید : یا ایها الذین آمنوا ، توبوا الی الله توبه نصوحا - یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید ، بازگشت کنید بسوی خدا بازگشت خالص .

با آنچه گفته شد ، شاید جمله تب الی الله ناظر بهمین دو آیه باشد که در شعر بصورت مفرد آمده .

۹- اسجدوا (روی را بر خاک پاك اسجدوا بنهاده اند) .

در شماره ۱۰ باب دوم گفته شد .

۱۰- الست (جمله سرمست الست از جرعه این باده اند) .

شماره ۱۹ باب دوم دیده شود .

باب چهارم

۱- آسمان سقف تو .

اشاره بآیه ۳۲ سوره انبیا و آیه ۵ سوره طور میباشد .

در آیه ۳۲ سوره انبیا میفرماید : و جعلنا السماء سقفاً محفوظاً و هم عن آمانها معرضون - وگردانیدیم آسمان را سقف محفوظ و آنان (کافران) از نشانه‌های آن (که دلیل وجود آفریدگار است) روی گردانند گانند. در سوره طور هم پس از چهار آیه اولی که سوگند به طور و کتاب مسطور در ورق گشوده شده و بیت معمور، در آیه پنجم آسمان را بنام سقف مرفوع یاد میکند و میگوید : والسقف المرفوع - یعنی سوگند به سقف بلند برافراشته شده
۲- تلك آیات الله نتلوها.

اشاره است بآیه ۲۵۲ سوره بقره و ۱۰۸ سوره آل عمران و آیه ۵ سوره جاثیه .

اینک آیه ۲۵۲ سوره بقره که نمودار دو آیه دیگر نیز میباشد :
تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق و انك لمن المرسلين - یعنی این آیه‌های خداست که میخوانیم آنها را برای تو (ای محمد) برستی و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی .

۳- و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها .

اشاره است بآیه ۳۴ سوره ابراهیم و آیه ۱۸ سوره نحل .
آیه ۱۸ سوره نحل که نموداری از آیه ۳۴ سوره ابراهیم نیز میباشد بدینگونه است : و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحيم - و اگر بشمارید نعمت خدا را ، بشمار نتوانی آوردش ، بدرستی که خدا هر آینه آمرزنده و مهربان است .

باب پنجم

۱- لا تقنطوا من رحمة الله .

اشاره بآیه ۵۳ سوره زمر است که در آن چنین میفرماید : قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً انه

هو الغفور الرحيم - بگواي بندگان من كه اسراف كرديد در گناه بر خودتان ،
نوميد نشويد از رحمت خدا بدرستي كه خدا مي آموزد گناهان را همه ، بدرستي
او اوست آموزنده مهربان .

۲- من ورائهم برزخ .

اشاره بآيه ۱۰۰ سوره مؤمنون است كه دنباله آيه ۹۹ و در بيان حال
كافران و تبهكاران ميباشد كه در هنگام مردن آرزو مي كنند به دنيا برگردند و
كارنيك انجام دهند ، اما آرزويشان بر آورده نمي شود .

اينك اين دو آيه : حتى اذ جاء احدهم الموت قال رب ارجعون .
لعلي اعمل صالحا فيما تركت ، كلاً انّها كلمة هوقائلها ومن ورائهم برزخ الي
يوم يبعثون - تا چون آمد احدی از ایشان را مرگ ، گويد ای پروردگار من
برگردان مرا شايد انجام دهم كار نيکی در آنچه كه ترك كردم ، نه چنانست ،
بدرستي كه آن كلمه ايست كه او گوينده آنست و از پيش ایشان حايلي است تا
روزي كه برانگيخته شوند .

حاصل كلام اين است كه گفته هاي آنان راست نيست و اگر بدنيا
برگردند عمل صالح انجام نميدهند و باز هم دنبال تباهكاري ميروند :

۳- فعندالله مغانم كثيرة .

جزو آيه ۹۴ سوره نساء است - يعني پس نزد خداست غنيمت هاي
بسيار يا مال و خواسته زياد .

۴- عليه توكلت واليه متاب .

اشاره بآيه ۳۰ سوره ابراهيم است كه در آن مي فرمايد : كذلك ارسلناك
في امة قدخلت من قبلها مم لتتلوا عليهم الذي اوحينا اليك و هم يكفرون بالرحمن
قل هو ربّي لا اله الا هو عليه توكلت و اليه متاب - يعني همچنين فرستاديم ترا ای

محمد در میان امتی که گذشته است پیش از آنها امتهای تا بخوانی برایشان آنچه را که وحی کردیم بتو و آنان کافر می شوند بخدای بخشنده، بگو اوست پروردگار من نیست خدائی مگر او، بر او توکل کردم و بسوی اوست باز گشت .

۵- والله غفور رحیم .

اشاره بآیه ۲۱۸ سوره بقره و برخی آیات دیگر از قرآن است . در آیه مزبور میفرماید : ان الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمت الله والله غفور رحیم - بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و آنانکه مهاجرت کردند و جهاد کردند در راه خدا ، آنها امید میدارند رحمت خدا را و خدا آمرزنده مهربانست .

۶- انا لله .

اشاره است بآیه ۱۵۶ سوره بقره که با آیه جلوتر و آیه پشت سرش در وصف صابرین میاشد . اینک هر سه آیه :

ولنبلوکم بشیء من الخوف و نقص من الاموال والانسف و الثمرات و بشر الصابرین . الذین اذا اصابهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون . اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئک هم المهندون - و هر آینه آزمائیم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و کاستن از مالها و نفسها و میوهها و مزده ده شکیبایان را . آنانکه چون رسید ایشان را مصیبتی ، گویند بدرستی که ما از برای خدائیم و بدرستی که ما بسوی او باز گشت کنندگانیم . آن گروه برایشانست مغفرتها از پروردگارشان و رحمت و آنها ایشانند راه یافتگان .

۷- فلن تستطیع له طلبا .

اشاره است بآیه ۴۱ سوره کهف که بانه آیه جلوترش و دو آیه پشت سرش در بیان داستان دو همسایه یاد و آشنا میباشد . یکی دارای دو باغ پر بار

و بر و باشکوه و مالدار، ولی از خدا بی‌خبر و بی‌دین و مغرور. دیگری دارای باغ کوچک کم‌ثمر و کم‌درآمد، اما خداشناس و دیندار و مؤمن پاکدل. یک‌روز شخص اولی که به دیدن یکی از باغهایش آمده بود، از فرّ و شکوه باغ خود تعریف میکرد و بخود میبالید و آنها را به رخ همسایه‌اش میکشید و در این‌ضمن انکار خدا و نبودن آخرت و رستاخیز را هم بطور کنایه باو گوشزد میکرد. مرد مؤمن و خداشناس هم باایمان قوی از اتکاء خود به خدا سخن میگفت و اشاره میکرد باینکه شاید پروردگار من خیر و برکت بهتری بمن عطا فرماید و باغ و بستان ترا دچار آفت سازد. آیه ۴۲ هم چنین میرساند که سرانجام کار باغهای باشکوه آن مرد خداشناس مغرور دچار آفت شده و از میان رفته است و به هزینه‌هایی که برای آن باغها کرده افسوس خورده و از عدم توجه به آفریننده جهان پشیمان شده است. چون مقصود ما همان آیه ۴۱ بود، اینک آنرا با آیه جلوترش که نمودار قسمتی از پاسخ مرد خداپرست به مرد مالدار و مغرور میباشد در اینجا می‌آوریم:

فَعَسَى رَبِّيْ اَنْ يُّوْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حَسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا . او یصبح ماؤها غوراً فلن تستطیع له طلباً - یعنی پس شاید پروردگار من بدهد مرا بهتر از بستان تو و بفرستد بر آن (بستان تو) صاعقه‌ها از آسمان پس گردد زمینی ساده . یا گردد آبش فرو رفته بزمین پس نتوانی آنرا باز جستن .

۸- وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ .

یادآور قسمت آخر آیه ۴۵ سوره انعام است - یعنی و ستایش مر خدا را که پروردگار جهانیانست .

پایان شرح آیات و احادیث

برخی واژه‌ها

آس - (فارسی) - آسیاب

آبکامه - (فارسی) - نان خورشی است که درصفاهان ازماست وشیر وتخم سپند و خمیر خشک شده و سرکه سازند

ازار - بکسر اول بمعنی چادر و شلوار. گاهی مؤنث آید بصورت :
(ازارة) ، هرچیزی که بپوشد انسان را. بمعنی پرهیزکاری و زن و میش ماده و نفس و ذات هم آمده

اسکره - (فارسی) - بضم الف وفتح سوم وچهارم بمعنی کاسه سفالی وجام آبخوری
اشباح - بفتح اول بمعنی کالبدها یا پیکرها . از شبیح بفتح اول و دوم بمعنی کالبد یا پیکر

امارت - ۱ - بکسر اول بمعنی فرمانروائی ۲ - بفتح اول بمعنی وعده گاه و هنگام و نشانه
بسیم - خنده رو

بکا - ۱ - بکاء بفتح اول وممدود، و بکاء مقصوراً، نباتیست و فی الحدیث :
نحن معاشر الانبیاء ، فینا بکاء ای قلة الکلام الا فیما یحتاج الیه ۲ - بکاء بالکسر بمعنی
قلیل است از هرچیز (دربخش : بک ، ۳) - بکاء بضم اول بمعنی گریه کردن با آواز بلند
و سرائیدن . از لغات اضداد است (در بخش : بکى)

بندی - (فارسی) - دربندشده

پژمان - (فارسی) بکسر اول بمعنی افسرده و اندوهگین
پوشنگ - (فارسی) . بروزن هوشنگ . نام قریه ایست مابین قندهار ومولتان
تایبان - توبه کنندگان ، بازگشت کنندگان بسوی خدا
تجبر - تکبر

توق - توغ (فارسی) . در متن کتاب میگوید: (توقی وچوگانی) . در نسخه های
دیگر : توغی وچوگانی - در برهان قاطع میگوید توغ بروزن دوغ هیزم تاغ را گویند و آتش
آن بسیار بماند - درباره تاغ هم می نویسد درختی است که چوب آنرا هیزم سازند و آتش
آن بسیار بماند .

چنانکه می بینیم، واژه توق یا توغ بمعنی هائی که گفته شد باچوگان جور نیست

و چنین بنظر می آید که واژه مورد بحث ما بفتح اول و بر وزن شوق یا ذوق باشد و حلقه گردن بند و چنبره را برساند که در عربی بصورت طوق بر وزن فوق آمده و همان حلقه گردن بند را میرساند یا هر چه گرد گیرد چیزی را

تهجد - بشب خفتن و بیدار شدن برای نماز شب

تیمم - (فارسی) کاروانسرای بزرگ - در برابر تیمچه که کاروانسرای کوچک است

جاحد - (مانند شاهد) انکار کننده

جزم - قطعی ، بریده

حجاب - بضم اول بمعنی و تشدید دوم ، در بانها ، پرده دارها

جوهر - بزرگترین پیمانه اشیا غیر مایعه عبرانیان است که در حدود چهل من

تبریز میشود (قاموس کتاب مقدس)

خاد - بفتح اول و دوم بر وزن صمد، بمعنی حال و دل و نفس

خلف - بضم اول و سکون دوم و سوم بمعنی دروغ و دروغ کردن و عده یا خلاف

کردن آن .

دادشِب - (فارسی) گویا بمعنی بهره شب یا بهره ئی از شب باشد

داهیه - سختی و بلا و کار سخت و دشوار و بزرگ

ذکا - (ذکاء) بضم اول بمعنی معرفت و آفتاب

ردا - (رداء) بالكسر والمد . چادر و کمان و شمشیر و عقل و احسان و عطیه

رعنا - (رعناء) شبیه بینی بلندی کوه، قد کشیده و بلند بالا

رقیب - نلهبان و پاسدار و موکل

رمد - (مانند صمد) ورمی که در طبقه ملتحمه چشم حادث شود .

زیب - مویز و انجیر

زراق و براق - مطابق اصطلاح معمولی بمعنی زرق و برق دار و خوش

ظاهر است

زوق - (مانند برق) چشم را برگرداندن به يك سو و ظاهر شدن سپیدی آن .

گر به چشم شدن ، چشم را زاغ کردن . از همین ریشه است واژه ازرق بمعنی گر به چشم

ززله - مانند زمزمه . بمعنی های جنبیدن و لرزیدن یا جنبش و لرزش

زله - بفتح اول و دوم، آنچه از مائده دوست یا خویشاوند بردارند .

زوال - درگشتن و دور شدن از جایی . زوال شمس عبارت از مایل گردیدن

آفتاب از میانه آسمان و هنگام نیمروز است که هوا زیاد گرم میشود .

ساره - (فارسی) نوعی از فوطه و چادر باشد و آن لباس اهل دکن است، خصوصاً

زنان آنجا را که يك سر آن را بکمر بندند و سر دیگر آن را بر سر اندازند و آن را ساری

میگویند .

سریوة - راز

سفاناخ - (فارسی) . در برهان قاطع سفاناخ نوشته بکسر سین بمعنی اسفناج
سلوت - (مانند خلوت) خرسندی ، آرامش و فراخی زندگانی ، خوشی
سلوی - سمانه ، کرجفو (بفتح اول و سوم) ، کرک (بفتح اول و دوم) پرنده کوچکی است شبیه تیهو

سنن سنن - اولی بفتح اول و دوم بروزن چمن بمعنی پیدا و گشاده و جهة و سوی . سنن الطریق بمعنی راه پیدا و گشاده و جهة آن و روش . مفرد است . واژه دوم بضم اول و فتح دوم بمعنی سنتها و راهها و روشها . جمع است ، از ریشه سنت بضم سین بمعنی روی یارخساره یا دائره روی یاصورت و پیشانی و هردو جانب پیشانی و خوی و طبیعت و روش . سنه الله یعنی حکم خدا و امر و نهی او

شادروان - (فارسی) بضم دال . پرده بزرگ را گویند . مانند سرا پرده که در جلو در خانه و ایوان پادشاهان بکشند و سایبان را نیز گفته اند و بمعنی فرش منقش و بساط بزرگ گرانباه هم آمده

شارستان - (فارسی) بمعنی شارسان است که شهر و شهرستان باشد . کوشک و عمارتی را نیز گویند که اطراف بساتین باشد .

شکرف - (فارسی) . بکسر اول و فتح ثانی و سکون سوم و چهارم بمعنی زیبا و نیکو و لطیف و محتشم و بزرگ و قوی و سطر و صاحب شکوه و حشمت . بمعنی شگفت هم هست
شور - بفتح اول و سکون دوم و سوم بمعنی انگبین گرفته شده و خوبی و هیئت و لباس

صفه - بضم اول بمعنی ایوان و سایه بان

طشون - در فرهنگها پیدا نشد . گویا طسوج باشد معرب تسوگ که در فرهنگ معین بمعنی یک بیست و چهارم مثقال خوارزمی و وزن دو دانه ازدانه های جوویک چهارم دانگ و نوعی سکه (ایلخانان) است . تسو در برهان قاطع مقدار و وزن چهارجو و چهار حصه سیر استادان بقال است

طیلسان - بفتح اول و سوم بمعنی چادر . معرب تالشان است

عجب - بضم اول و سکون دوم و سوم بمعنی خودخواهی و خویش بینی

عد - بفتح اول و تشدید ثانی بمعنی شمردن یا شماره

عنا - (عنا) بفتح اول بمعنی رنج

غارات - تاخت و تاراجها و غارتگریها . از ریشه غارة بمعنی تاراج و غارتگری

غازه - (فارسی) بمعنی گلگونه است و آن سرخی باشد که زنان بر روی مانند

غل - بکسر اول و تشدید دوم بمعنی کینه

غلف - بضم اول و سکون دوم و سوم = در غل آنها . جمع است . از واژه اغلف بر وزن احمد . یعنی هر چه در غلاف باشد . قلب اغلف یعنی دلی که حفظ چیزی نکند ، گوئی که در غلاف پوشیده است . از ریشه غلاف بکسر اول بمعنی پوشش شمشیر و جز آن .

غی - وتشدید ثانی بفتح اول بمعنی گرامی

فنا - (فناء) بکسر اول بمعنی آستانه

قرص - بضم قاف بمعنی گرده

قلاش - (در فرهنگ فارسی است) مردم بی نام و ننگ و لوند و بی چیز و

مفلس و از کاینات مجرد .

قوال - بتشدید واو نیکوگفتار و بسیارگوی و زبان آور - قوالی یعنی نیکوگفتاری

و شیرین سخنی

قهندز - بوزن مهندس معرب کهن دز است که قلعه ایست قدیم از قلعه های

بسدخشان

کافل - پذیرفتار ، بعهدہ گیرنده ، تیمار و پرستاری کسی را بعهدہ گیرنده

کفار - بفتح اول و تشدید دوم بمعنی ناسپاس و بی ایمان

کوتوال - (کوت وال) . واژه فارسی است و بمعنی نگهدارنده قلعه و شهر

میباشد و آنرا سرهنگ هم میگویند . بعضی گویند این لغت هندی است و فارسیان استعمال کرده اند ، چه که کوت به هندی قلعه است

لوطی - این واژه باین صورت در فرهنگ فارسی و عربی نیست ولی در میان مردم

بکار میرود و معمولا به اشخاص هرزه و بدکاره گفته میشود . در کردی و ترکی به دهل

زن و سرنازن میگویند بویژه آنهایی که خرس و میمون راهمراه دارند . در عربی به واژه

لوط بر میخوریم که نام یکی از پیغمبران است . شاخه هایی از آن جدا میشود که نمودار

لواط کننده است .

مالینی - مالین محلی است درهرات . (صفحه ۳۵۳ نفعات الانس چاپ ۱۳۳۶)

مان - (فارسی) خانه ، خانمان

محاق - بضم میم بمعنی آخر ماه یا سه شب آخر از ماه یا آخر ماه است که

قمر در آن پنهان باشد ، نه در باسداد و نه در شبانگاه آن بنظر آید .

محرم - بضم اول کسیکه احرام می بندد برای دخول در حرم و زیارت

خانه خدا محرم حرم

محفور - شهر یست برکنار دریای روم که در آن بعضی گسترده های یا فرشها

باقته میشود . محفوری منسوب بآنست . یعنی زیراندازهای بافت شهر محفور .

مرائی - بضم میم بمعنی ریاکار

مشت - (فارسی) ۱ - بفتح اول بمعنی انبوه و بسیار ۲ - بضم اول بمعنی

گره کردن پنجه دست باشد و جمع نمودن انگشتان ۳ - مردم کم و گروه اندک

مغارات - مغارها ، غارها . از واژه مغار و مغارة بفتح میم یا ضم آن

مقری - بوزن مأوا بمعنی گرد آمد نگاه برای خواندن یا جای خواندن

و محل قرائت قرآن

مقریان - بضم میم بمعنی مهمانی خواهان - از واژه مقری بمعنی مهمانی

جوینده و مهمانی خواهنده

هن - انگبین درخت یا ترنگبین - ریشه‌اش عبری و بمعنی چیست ؟ میباشد
مقل - بضم اول و سکون دوم و سوم :

۱- در برهان قاطع جزو واژه‌های فارسی یاد میکند و چنین می‌نویسد : بمعنی گرز باشد که عبری عمود خوانند و نام درختی است و بعضی گویند صمغی است و آنرا مقل ازرق و مقل مکی و مقل الیهود و مقل عربی و مقل سقلبی خوانند و گویند از عطریات است و بخور آن خوشبوی میباشد و نوعی از عطر باشد که آنرا از عود و عنبر و صندل و غیر آن سازند، بواسیر را نافع است و هفت تخمه بزوری را نیز گویند که بجهت عاشقان پزند جهت دفع عشق ایشان .

۲- در لغت منتهی‌الارب عبری جزو واژه‌های عربی می‌آورد و معنی‌هایی برای آن می‌نویسد که با معنی‌های یاد شده سازش دارد .

۳- بگفته‌ی حاخام یدید یا شوفط اصل این لغت در عبری بصورت : (بدولج) میباشد (بکسر اول و فتح لام) که بمعنی بلورین است - گفته‌های آقای حاخام شوفط بهتر در خور پذیرش میباشد .

نزل - بضم اول و سکون دوم و سوم، آنچه پیش‌مهمان‌نهند از خوراکی و جزآن

نزهت - بضم اول و فتح ثالث بمعنی دوری از ناخوشی و پژمانی

نقل - بضم اول معروف است . در عربی بمعنی آنچه بر سر شراب خورند . در

فارسی و کردی و ترکی همان شیرینی معروف است .

نقیب - بمعنی گواه قوم و پذیرفتار آنها و مهمتر و دانا و شناسنده و آزموده

نوال - بفتح نون بمعنی دهش و عطا

واله - بکسر لام بمعنی سرگشته و حیران

ولایت - دوستی

ولوله - مانند همه بمعنی بانگ کردن و سروصدا در آوردن و فریاد

هائیم - سرگشته

هوری - بکسر اول نام دیگری از شهر هرات است

هنی - (هنی e) مانند منبع بمعنی گوارا

ینگک - (فارسی) بروزن سنگ . جانوری است زرد رنگ که در میان علف باشد

بمعنی شکل و مانند و طرز و روش و قاعده و قانون و رسم و آئین هم آمده است .

پایان



